مهرآفرین

بهار ۱۴۰۳

۴۲

www.mehrafarinorg.com

فصلنامه داخلی مؤسسه
نیکوکاری مهرآفرین پناه عصر

گزارش جشن چهارشنبه سوری

میزبانی به نیابت از خداوند

این بار مهربانی را از کودکان آموختیم

به نام خداوند مهرآفرین

آمد بهار جان‌ها ای شاخ‌تر برقص آ
چون یوسف اندر آمد مصر و شکر برقص آ

ای شاه عشق پرور مانند شیر مادر
ای شیرجوش در رو جان پدر برقص آ

تقویم ۱۴۰۳

خوبان همراه مهرآفرین، امسال می‌توانید با سفارش تقویم ۱۴۰۳ از مؤسسه نیکوکاری مهرآفرین در بازگرداندن سلامت کودکان بیمار سهیم باشید. مبلغ حاصل از فروش این تقویم صرف کمک به «درمان کودکان بیمار» خواهد شد. برای سفارش و تهیه تقویم به شماره واتساپ زیر پیام دهید.

۰۹۱۰۱۷۸۵۲۸۲

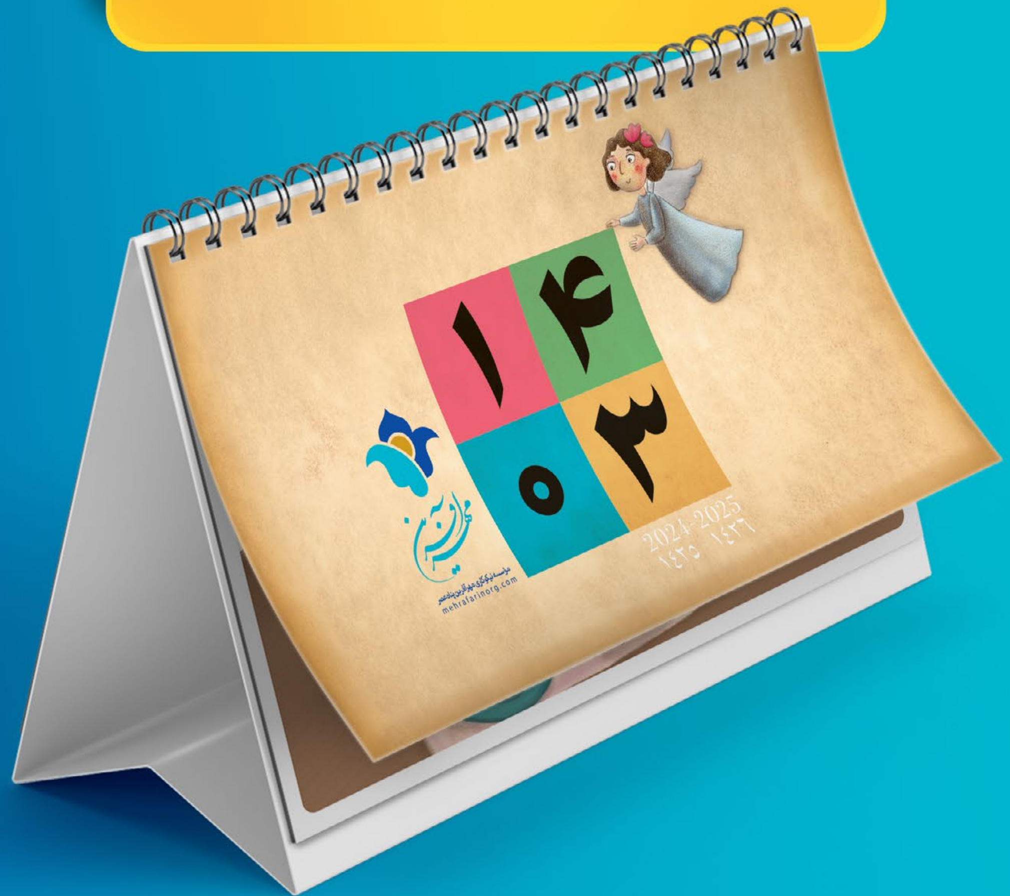

مهرآفرین

فصلنامه داخلی مؤسسه
نیکوکاری مهرآفرین پناه عصر
بهار ۱۴۰۳ • شماره ۴۲

شناسنامه

صاحب امتیاز
مؤسسه نیکوکاری مهرآفرین پناه عصر

مدیر مسئول
فاطمه دانشور

مدیرگروه‌نشریه
تمنا استاد

سردبیر
حسن ظهوری

طراح گرافیک
دنیا سنجربیگی

عکاس
حدیثه محمدی

نویسندگان
مرضیه حسینی
ونداد استاد
حسن ظهوری
امیرحسین مختاری

ویرایش
مریم قادری

مشاور هنری
مازیار علی‌یاری

نشانی تحریریه
تهران / بلوار نلسون ماندلا
نرسیده به چهارراه جهان‌کودک
برج امیرپرویز / طبقه ۷ / واحد۷۱

تلفن
۳۵۲۶۰ - ۰۲۱ (داخلی ۴۰۰)

وب‌سایت
mehrafarinorg.com

ایمیل
mag@mehrafarinorg.com

اینستاگرام
@mehrafarincharity

فهرست مطالب

بخش	عنوان	مطلب	صفحه
مهرگو	سخن مدیرمسئول	عیدی نیکان	۳
مهرخانه	تجربه زیسته	باید سَهمَت را از رنج دیگران برداری	۴
	بررسی چالش	تعرفه‌های کمرشکن پزشکی	۶
مهریار	مددجویان توانمند شده	خیاطی که تاروپود زندگی‌اش را دوباره پیوند زد	۸
	معرفی کمپین‌های جاری	میزبانی به نیابت از خداوند	۱۰
	نتایج کمپین‌های گذشته	عاشقان ماه اسفند	۱۲
	گزارش رویداد مددجویان	نسیم شادی این بار از اصفهان می‌وزد	۱۴
	گزارش رویداد مددجویان	گزارش جشن چهارشنبه سوری	۱۶
	گزارش مراکز	قصه‌هایی واقعی از کودکان خانه مهر کرمان	۲۰
مهرنامه	پرونده	روایت تکان‌دهنده‌ای از فروش کودکان	۲۴
مهرنما	اخبار مهرآفرین	خبرهای کوتاه مهرآفرین	۳۸
مهربخش	مسئولیت اجتماعی	تأمین محصولات بهداشت فردی	۴۰
	رویداد فرهنگی-اجتماعی	این بار مهربانی را از کودکان آموختیم	۴۲
مهرگان	نیکوکاران ایران و جهان	تاریخچه مؤسسات خیریه در ایران / بخش سوم	۴۴
	کنش‌های نیکوکاری	اوتیسم یک سندروم نیست، یک ویژگی است	۴۶
مهرشمار	گزارش مالی فصلی	گزارش مالی مؤسسه مهرآفرین در سه ماه پاییز سال ۱۴۰۲	۴۸
مهرآموز	آموزش	روش‌های پیشگیری از اعتیاد فرزندان	۵۰

عیدی نیکان

زمستانی که گذشت گرم بودیم به تابش مهر شما. کنار همه خوب بودن ها و مهرورزی های بی دریغ تان که پابرجایی مهرآفرین را سبب است دو هدیه ی خوب، کام کودکان مان را شیرین تر کرد. دو خانه ی زیبا و رؤیایی به دیگر خانه های کودک و نوجوان مهرآفرین اضافه شد.

"خانه" و کانون گرم آن رویایی ترین آرزوی کودکان بدسرپرست و دور از خانواده است به‌ویژه کودکانی که توسط والدین رها شده اند. یک خانه ی زیبا در مشهد و دیگری در هشتگرد هدیه ای بود که وجودمان را بیش از پیش دلخوش به حضورتان کرد. یکی خانه ی کودکان ۷ تا ۱۲ سال در مشهد و دیگری در هشتگرد خانه ی پسران ۱۲ تا ۱۸ سال خواهند شد.

قصه‌ی کودکان مهرآفرین و نگرانی های شان را که بخوانید به خوبی خوشحالی ما را از داشتن سرپناه برای کودکان مان درک خواهید کرد؛ به ویژه آن که تعدادی از آن ها از شیرخوارگی با ما هستند که البته قرار است دستان آن ها در دستان ما باشد تا رسیدن به آینده ی روشن.

اینک به استقبال بهار می رویم درحالی که پشت مان به داشتن خوبانی چون شما گرم است و سفره ی عید خانه ی کودکان ما به مهر شما رنگین.

همیشه سلامت و تندرست باشید و نوروز بر شما نیکان مهرآفرین خجسته باد.

تنها بودم و چاقو روی گردنم بود!

باید سَهمَت را از رنج دیگران برداری

«کار با مددجویان مهرآفرین، تأثیر محسوسی بر شخصیت، رفتار و زندگی روزمره من داشت. من بعد از تجربه‌ی کار در مهرآفرین، هرگز به فاطمه قبل از آن، به آن دختر سرخوش و سرشار از هیجانی که عاشق تفریح و مهمانی و ... بود برنگشتم؛ برنگشتم، چون مددکاران اجتماعی سهمی دارند از اندوه و رنج دیگران و زمانی که انتخاب می‌کنی در مهرآفرین باشی باید سهمت را از اندوه دیگران برداری.» چند سطری که خواندید، بخشی از صحبت‌های «فاطمه زندسلیمی» مددکار مهرآفرین در شعبه سنندج است. در ادامه‌ی روایت خاطرات و تجربه‌ی زیسته ایشان با ما همراه باشید.

مددکار سنندج درباره‌ی تجربه مددکاری می‌گوید: «وقتی که تصمیم گرفتم مددکار اجتماعی باشم، می‌دانستم که کار در حوزه‌ی آسیب راحت نخواهد بود. اما تصور واقعی از دشواری کار نداشتم حتی آن زمان که در بهزیستی کار می‌کردم. تجربه‌ی کار مددکاری در مهرآفرین بسیار متفاوت بود و هست. متفاوت و البته سخت! به مهرآفرین که آمدم، خودم را در موقعیت‌های عجیب و پرونده‌های دشواری مانند قتل، تجاوز، فروش کودک، اعتیاد کودکان و نوزادان، زنان روسپی و ... دیدم که قربانیان همه آن‌ها کودکان معصوم و بی گناه هستند.»

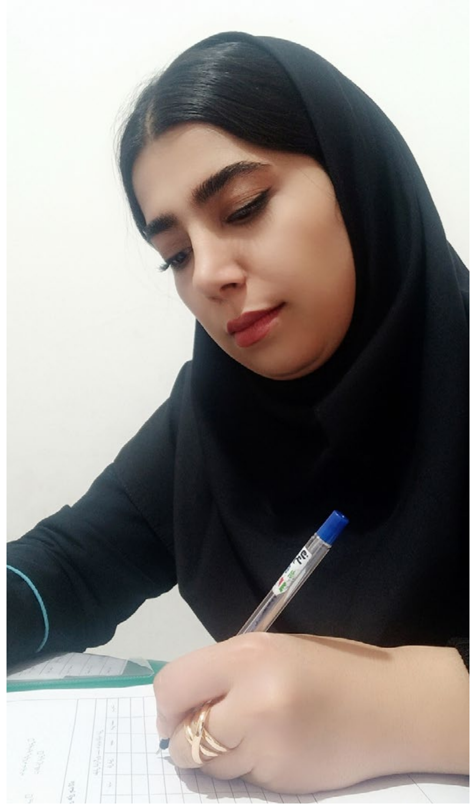

از فاطمه زندسلیمی می‌پرسم بیش‌ترین چیزی که در خلال کار مددکاری آزارت می‌دهد چیست؟ و او پاسخ می‌دهد: «این‌که بیش تر و نزدیک‌تر از هر کسی شاهد رشد و گسترش آسیب‌های اجتماعی هستم. بالا رفتن اعتیاد و حتی عوض شدن شکل آن، آلوده شدن زنان و دختران جوان به اعتیاد و به دنبال آن روسپی‌گری و گسترش امراض مقاربتی، فروش کودک، سرقت، زباله‌گردی و هزار آسیب دیگر برای جور کردن مواد، مرا به‌شدت آزار می‌دهد.»

زندگی حرفه‌ای مددکارهای اجتماعی پر از لحظات سخت و دردناک است، اما برای هر مددکاری صحنه‌ها و تصویرهایی هست که از یاد نمی‌برند. زندسلیمی در رابطه با تجربه‌ی خودش می‌گوید: «خانواده‌ای داشتیم که پدر و مادر هر دو مصرف‌کننده بودند و خانه‌شان پاتوق بود. روزی که می‌خواستیم دختر ۹ ساله‌شان را بگیریم، طبق روال می‌بایست او را به پزشک قانونی می‌بردم تا آزمایش‌های مربوطه از جمله سلامت بکارت را انجام دهد، مخصوصاً این‌که به پدرش برای تعرض به او مشکوک بودیم. به بیمارستان و اتاق دکتر که رسیدیم، دختر بینوا وحشت کرده و می‌گفت چرا مرا آورده‌ای دکتر؟ من که مریض نیستم! ترسیده بود و گریه می‌کرد. حالم بد شده بود و درد بدی توی سرم می‌پیچید؛ چون نمی‌دانستم چطور به دختر ۹ ساله توضیح دهم که برای چه کاری آن‌جاست؟ دخترک گریه می‌کرد و از من می‌خواست موقع انجام معاینه دستش را بگیرم و تنهایش نگذارم. حالت ملتمس و بی‌پناه چشم‌هایش را هیچ وقت از یاد نمی‌برم.

به صورت کلی، جداسازی کودک از والدین مخصوصاً مادر، جزء سخت‌ترین لحظات زندگی مددکاران اجتماعی است. همه‌ی بچه‌ها مادرهای‌شان را به‌شدت دوست دارند حتی اگر آن مادر معتاد باشد، حتی اگر کتک‌شان بزند. وقتی مجبوری برای نجات جان کودک و حفظ سلامت جسم و روانش او را از لابه‌لای ضجه و گریه هر دوشان بیرون بکشی و ببری، وقتی کودک به مادر می‌آویزد و تو مجبوری جدایش کنی و سوار ماشین کنی و ببریش، هر لحظه به اندازه یک سال برایت کش می‌آید.»

فاطمه زندسلیمی مثل هر مددکار دیگری تجربیات پرشماری از شنیدن فحش، توهین و تهدید به مرگ دارد. او درباره یکی از جدی‌ترین‌شان می‌گوید: «پرونده‌اش را که

تحویل گرفتم، تشخیص این بود که نباید خدمات نقدی و خواروبار دریافت کند. زن عجیبی بود که از انجام هیچ کار خلافی ابایی نداشت. از فروش مواد گرفته تا داشتن خانه تیمی و اجاره دادن دخترهای فراری و فقیر. دور و برش تعدادی نوچه داشت که هم فرمانبر و هم مراقبش بودند. وضع مالی‌اش هم به واسطه کارهای خلافی که می‌کرد، خوب بود. ما به خاطر پسر ۵ ساله‌ای که داشت، پذیرشش کرده بودیم تا حواس‌مان به پسرش باشد. خلاصه تلفنی گفت که فردا برای بردن خواروبار می‌آید دفتر موسسه، من هم گفتم خواروبار و کمک نقدی به او تعلق نمی‌گیرد؛ یک پاراگراف فحش رکیک داد و گوشی را قطع کرد. من تنها و مشغول تفکیک‌کردن خواروبارها بودم که همان خانم آمد. تا به من رسید سیلی محکمی توی گوشم خواباند و شروع کرد به فحش دادن. به رفتارش که اعتراض کردم، دومی را زد و مرا نشاند روی صندلی. چاقو را گذاشت روی گردنم و دست دیگرش را جلوی دهانم گرفت. فاصله‌اش با من آن قدر کم بود که بوی الکل و دود نفسش می‌پاشید توی صورتم. نوک چاقو را فشار می‌داد و می‌گفت: "می‌دهم تکه تکه‌ات کنند فلان فلان شده! تو کی هستی که به من خواروبار ندهی! من که نیازی به کمک شما ندارم اما سر لج تو هم که شده حقم را می‌گیرم!"

مددکار بودن شجاعت می‌خواهد که با دیدن این تهدیدها جا نزنی و صبری تا بی‌نهایت که بتوانی با مددجوهایی از این دست مدارا کنی.»

مددکار شعبه سنندج در ادامه‌ی روایت اشک‌ها و لبخندهایش به لحظاتی که احساس موفقیت و شادکامی می‌کند اشاره کرد و گفت: «آموزش و تحصیل بچه‌ها برای من بسیار مهم است چون باور دارم که از طریق تحصیل و اشتغال است که می‌توانند وضعیت‌شان را تغییر دهند؛ به ویژه کودکان و نوجوانانی که به خاطر فقر و شرایط آسیب تحت پوشش مهرآفرین قرار دارند. وقتی می‌بینم کودک یا نوجوانی که سال‌ها حمایتش کرده‌ایم، در کنکور رتبه خوبی می‌آورد، در آزمون‌های استخدامی قبول می‌شود و یا در مدرسه شاگرد موفقی است، خستگی از تنم بیرون می‌رود و قلبم پر می‌شود از احساس رضایت و شادی.»

فاطمه زندسلیمی در خصوص اهمیت همکاری و درک شرایط کاری از سوی خانواده می‌گوید: «خانواده‌ی من، هم اقتضائات حرفه‌ام را درک می‌کنند و هم در شرایط مختلف یاری‌ام می‌دهند. به عنوان مثال، برادرم در بعضی از بازدیدهایی که ممکن است خطرناک باشد یا وقتی که خانه مددجو از شهر دور است، همراهی‌ام می‌کند. سایر اعضای خانواده‌ام به ادامه مسیر تشویقم می‌کنند و همیشه تأکید می‌کنند کمک کردن به دیگران، ظرفیت و لیاقتی می‌خواهد که نصیب هر کسی نمی‌شود.»

افزایش هزینه‌های درمان و لشکر عظیم از پاافتادگان

تعرفه‌های کمرشکن پزشکی

رشد نگران‌کننده قیمت دارو پس از حذف ارز ترجیحی واردات دارو، که موجب افزایش چند برابری قیمت برخی اقلام دارویی شد، افزایش ۴۰ درصدی تعرفه‌های پزشکی و هزینه‌های درمان از سال ۱۴۰۱ از یک طرف، در کنار پوشش ضعیف و ناکافی بیمه‌های درمانی، طیفی از مردم به ویژه اقشار آسیب‌پذیر را از دریافت خدمات درمانی محروم کرده است. این محرومیت و توقف درمان برای بسیاری از افراد و خانواده‌ها در حالی است که رئیس جمهور در جریان تبلیغاتِ انتخابات وعده داده بود که هزینه‌های درمان از جیب مردم را به نصف کاهش دهد.

با تعرفه‌های جدید، در بخش دولتی ویزیت پزشک عمومی حدود ۸۵ هزار تومان است. مراجعه به پزشک متخصص حداقل ۱۲۰ هزار تومان هزینه دارد و تعرفه پزشک فوق تخصص هم حدود ۲۰۰ هزار تومان است. در بخش خصوصی نیز مراجعه به پزشک عمومی ۱۸۰ هزار تومان هزینه دارد، این حق ویزیت برای پزشک متخصص ۲۴۵ هزار تومان و برای پزشک فوق تخصص حدود ۳۰۰ هزار تومان است.

بر اساس مصوبه شورای عالی نظام پزشکی، هزینه بستری یک شب در اتاق سه تخته در بیمارستان ۲ میلیون و ۷۹۴ هزار تومان، در اتاق دو تخته ۳ میلیون و ۴۹۳ هزار تومان و در اتاق یک تخت خصوصی ۴ میلیون و ۳۶۶ هزار تومان تعیین شده است. هزینه بستری در بخش مراقبت‌های ویژه نیز برای هر تخت ۹ میلیون و ۲۶۱ هزار تومان است.

افزایش تعرفه‌های پزشکی و هزینه‌های درمان در حالی است که حداقل ۹ میلیون نفر از جمعیت کشور فاقد هرگونه پوشش بیمه و خدمات حمایت درمانی‌اند. مهدی ناصحی، مدیرعامل سازمان بیمه سلامت در بهمن ۱۴۰۰ گفته بود که ۶ تا ۹ میلیون نفر از جمعیت ساکن ایران فاقد بیمه فعال هستند و سهم پرداختی از جیب مردم در هزینه‌های سلامت، حدود ۶۰ درصد است. در همین رابطه، مرکز آمار ایران گزارش داده که در چند سال اخیر و پس از همه‌گیری کرونا، هزینه درمان و خدمات سلامت به صورت میانگین سالانه ۴۰ درصد افزایش داشته و جمعیت بزرگی را به زیر خط فقر سوق داده است. مهدی رضایی، معاون خدمات درمان سازمان بیمه سلامت نیز در خصوص پوشش بیمه‌های درمانی می‌گوید: «دولت و بیمه‌ها متناسب با رشد تورم، خدمات خود را افزایش نداده‌اند و این مابه‌التفاوت از جیب مردم پرداخت می‌شود.»

به‌رغم وعده‌های دولت مبنی بر کاهش پرداخت از جیب بیمار، بخش بزرگی از افرادِ تحت پوشش صندوق‌های بیمه نیز به دلیل محدود بودن خدمات مراکز درمانی به بیمه‌شدگان، ناچار به پرداخت هزینه از جیب برای درمان در مراکز تخصصی هستند. سازمان بیمه سلامت به عنوان یکی از دو سازمان بیمه‌گر بزرگ در ایران که بخش بزرگی از جمعیت کشور را تحت پوشش دارد، تنها در مراکز درمانی محدود و طرف قرارداد با این سازمان کاربرد دارد. بیمه‌شدگان تأمین اجتماعی نیز تنها در مراکز طرف قرارداد با سازمان تأمین اجتماعی و بیمارستان‌های این سازمان از خدمات درمانی مطابق با تعرفه‌های بیمه‌ای برخوردارند. تعداد این مراکز کم است و جمعیت زیادی در نوبت درمان و ویزیت قرار دارند.

علاوه بر ناکافی بودن خدمات بیمه‌ای، وضعیت بیمارستان‌های تحت پوشش بیمه تأمین اجتماعی هم رضایت‌بخش نیست. بیش از ۳۴ میلیون نفر در کشور تحت پوشش بیمه تأمین اجتماعی هستند. نابسامانی در بخش‌های اورژانس، کمبود پزشک، فرسودگی اتاق‌های عمل و تخت‌های بستری، سخت بودن نوبت‌دهی و عدم تناسب امکانات با تعداد مراجعان از مهم ترین مشکلات بیمارستان‌های تأمین اجتماعی است. ناکافی و ناکارآمدی بیمه‌های پایه باعث شده که بسیاری از مزدبگیران مجبور شوند علاوه بر پرداخت حق بیمه‌های پایه، مبالغی نیز برای بیمه‌های تکمیلی پرداخت کنند تا بتوانند از خدمات درمانی کلینیکی و فراکلینیکی استفاده کنند. این وضعیت در حالی است که بر اساس قانون اساسی، بیمه پایه باید خدمات درمانی متعارف را پوشش دهد و بیمه تکمیلی برای خدمات اضافی مورد استفاده قرار گیرد.

در جامعه‌ای که ۹۵ درصد از مردمش یارانه بگیر هستند، یک‌ونیم برابر شدن تعرفه‌های پزشکی به محرومیتِ بخش بزرگی از جامعه برای دسترسی به خدمات پزشکی در سطح عمومی و تخصصی انجامیده است. هزینه‌های درمان هر ساله بخش زیادی از بودجه و درآمد افراد و خانواده‌ها را می‌بلعد. در همین رابطه، سال گذشته مرکز آمار و اطلاعات وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، طی گزارشی سهم هزینه درمان در سبد خانوارها را یکی از سه عامل اصلی تورم‌زا در دخل و خرج ایرانی‌ها اعلام کرد. شرایطی که با شیوع کرونا در ایران تشدید شد.

افزایش تعداد افرادی که از مؤسسه‌ی مهرآفرین کمک هزینه درمان می‌خواهند و همچنین بررسی روند بیماری و درمان آن ها، به خوبی نشان از عدم دسترسی اقشار آسیب و فرودستان به خدمات درمانی دارد. مؤسسه‌ی مهرآفرین در ماه‌های اخیر با انبوه زنانی مواجه بوده که به بیماری‌هایی چون سرطان‌های پیشرفته، دیسک گردن و کمر، مشکلات رحم، بیماری‌های گوارشی، شکستگی‌های درمان نشده، انواع بیماری های اعصاب و روان و ... مبتلا هستند. اغلب این زنان که نیازمند شروع و یا ادامه درمان هستند، سرپرستی خانواده‌های‌شان را بر عهده دارند اما به دلیل بیماری قادر به کار کردن نیستند. وضعیت بیماری در خصوص کودکان نیز به همین ترتیب است. تعداد کودکان بیماری که برای درمان به کمک مهرآفرین نیاز دارند قابل توجه است. سوء‌تغذیه شدید و مشکلات ژنتیکی زمینه ابتلای این کودکان به بیماری‌های مختلف را فراهم کرده و تأمین هزینه درمان مددجویان که در قالب کمپین‌های مختلف با جلب مشارکت نیکوکاران عزیز انجام می‌شود، یکی از راه‌حل‌های مهرآفرین برای حل چالش عدم دسترسی اقشار آسیب به خدمات درمانی است. با مراجعه به وب‌سایت مهرآفرین می‌توانید مؤسسه را در رفع این چالش یاری نمایید.

فرار از تعرض در خانه‌ی پدری

خیاطی که تاروپود زندگی‌اش را دوباره پیوند زد

زنگ در را زدم و منتظر بودم تا باز شود و وارد شوم. صدای چرخ خیاطی به گوش می‌رسید اما لابه لای آن صدا، پسربچه‌ای گفت: «الان در باز می‌شه». کمی بیش‌تر طول کشید تا در باز شود. وقتی باز شد رضا، پسر ۱۰ ساله ناهید را دیدم که دارد با یک وسیله عجیبی کلنجار می‌رود. پرسیدم چی‌کار می‌کنی، گفت: این رو اختراع کردم از راه دور در را باز کند. کلی ذوق کردم و بهش گفتم مگه تو از این‌کارا بلدی که سرش رو مثل آدم‌های خجالتی پایین انداخت و گفت: «عاشق رباتیکم.»

صدای چرخ خیاطی هنوز می‌آمد. نمی‌دانستم که ناهید متوجه حضور ما در خانه شده یا نه، اما با راهنمایی رضا، به سمت اتاق رفتم. خیلی نگذشت که ناهید با چای وارد شد؛ عذرخواهی کرد و گفت: «وقتی می‌خوام اعصابم راحت باشه و استرسم کم بشه، کار می‌کنم». معلوم بود برای آنکه می‌خواست داستان زندگی‌اش را برای من تعریف کند، کمی استرس گرفته‌است. مرور آن‌همه خاطره وحشتناک هر آدمی را مضطرب می‌کند. گفتم: «می‌خوای اصلا راجع به قسمت‌های خیلی بدش صحبت نکنیم؟» جواب داد که اصلا قسمت بد ندارد و همه‌اش تا پیش از آشنایی با مهرآفرین خیلی بد بوده». فقط تنها خاطره خوشی که داشت، تولد رضا و رها بود.

آن‌ها سه خواهر بودند و سه برادر. خواهر بزرگ‌تر که خیلی زود ازدواج کرد. بعد از او ابوالفضل بود و بعد هم مریم. ناهید هم خیلی کوچک‌تر از مریم بود. ابوالفضل از همان زمانی که به بلوغ رسید، مشکلات جنسی‌اش با خواهرهایش شروع شد. خواهر بزرگ‌تر که رفت، مریم به دام ابوالفضل افتاد. دامی که زندگی او را نابود کرد.

مریم پس از چندین بار تعرض ابوالفضل از ترس باردار شدن از خانه فرار کرد. با فرار مریم از خانه، خانواده چند روزی را دنبالش گشتند و بالاخره پیدایش کردند. مریم ماجرا را برای پدرش تعریف کرد اما صحبت درباره‌ی پسر بزرگ خانواده چندان هم اثر نداشت و پدر، مریم را دروغگو خطاب کرد. بعد هم برای آن‌که مریم دیگر قصد فرار نداشته باشد، او را به عقد یک عرب درآورد. اما مریم دیگر پای ایستادن نداشت و باز هم از خانه فرار کرد و دیگر کسی نتوانست او را پیدا کند. فقط خبرهایی می‌شنیدند که او با صیغه شدن به مردها، امرار معاش می‌کند. خبرهایی که باعث شد خانواده از کرمانشاه به اصفهان کوچ کنند تا به قول خودشان شرمنده نباشند. چند سال بعد هم در میان بدبختی‌های ناهید خبر خودکشی مریم را پدرش آورد.

با رفتن مریم حالا تنها دختر خانه ناهید بود که ۹ سالش هم شده بود. مادر ناهید همان موقع هم حرف‌های مریم را باور کرده بود اما توان حرف‌زدن و دفاع کردن در آن جامعه‌ی مردانه را نداشت. برای همین تلاش کرد تا مراقب ناهید باشد، مبادا ابوالفضل سروقتش برود. هرچند برای آدم شروری مثل ابوالفضل این مراقبت‌ها چندان هم کارساز نبود و از هر فرصتی برای رفع تمایلات جنسی‌اش نسبت به خواهرش استفاده می‌کرد.

بدترین خاطره به روزی برمی‌گردد که مادر برای یک لحظه غفلت می‌کند و به خیال این‌که ابوالفضل بیرون از خانه است، ناهید را تنها می‌گذارد؛ ناهید آن روز را این‌طور برایم تعریف کرد: «صدای در را شنیدم فکر کردم مادر است؛ اما صدای ابوالفضل به گوشم خورد که من را از داخل یک اتاق دیگر صدا می‌زد. تمام بدنم می‌لرزید؛ می‌دانستم چه خیال شومی دارد. تهدید کرد اگر نروم کتک می‌خورم. چندتا فریاد دیگر که کشید رفتم. دیدم نشسته و می‌گوید بیا من که با تو کاری ندارم. آن روز وادارم کرد جلویش لخت شوم و قبل از این‌که بتواند کاری بکند با آمدن مادر پا به فرار گذاشت. همین‌کارها باعث شد او را خیلی زود زن بدهند که بی‌خیال من شود اما دست بردارد نبود. »

ناهید ۱۷ ساله بود که دیگر تحمل شرایط عصبی خانه را نداشت و دیپلم نگرفته با دومین خواستگاری که آمد ازدواج کرد. مرد خوبی بود و اجازه داد ناهید دیپلمش را بگیرد اما مشکلات زندگی که شدیدتر شد، به سمت اعتیاد رفت. معتاد شدن او فقر خانه را دو چندان کرد و یک روز هم از خانه رفت و کارتن خواب شد. حالا ناهید مانده بود و دو بچه که یکی خیلی کوچک بود و هنوز شیر می‌خورد. ناهید اما با رفتن شوهرش سعی کرد خودش را از زندگی وحشتناکی که دارد نجات بدهد. یک روز تصمیم گرفت با مهرآفرین تماس بگیرد. از آن‌ها خواست کمکش کنند تا کاری پیدا کند و زندگی‌اش را تغییر دهد. همین طور هم شد. اما قبل از آن ناهید باید از خانه‌ای که در آن مستاجر بود می‌رفت. برایش ودیعه مسکن تهیه کردند و ناهید به خانه‌ی جدید نقل مکان کرد. خانه‌ای که یک اتاق اضافی دارد تا بتواند در آن اتاق خیاطی کند.

ناهید شروع به خواندن درس کرد و در رشته شیمی در دانشگاه قبول شد. مهرآفرین برای ناهید تجهیزات کارگاه خیاطی و یک چرخ خرید. ناهید هم کم نگذاشت و ساعت‌های طولانی شروع به دوختن لباس کرد. هم درس می‌خواند و هم کار می‌کرد. در این مدت مهرآفرین اقلام مورد نیاز خوراکی را برایش تهیه کرد و کم‌کم بچه‌ها و خودش جان گرفتند. تلاش‌های شبانه‌روزی ناهید هم جواب داد و سفارش کارها بیش‌تر شد. بچه‌ها بزرگ‌تر می‌شدند و رضا کم‌کم علایق خودش را نشان می‌داد. عاشق کارهای رباتیک شده بود. مهرآفرین برای او هزینه حضور در کلاس‌های رباتیک را تهیه کرد و حالا رضا ربات‌های کوچکی می‌سازد و کارهای الکترونیکی انجام می‌دهد. زندگی ناهید تغییرات زیادی کرده و او حالا می‌تواند احساس آرامش داشته باشد.

وقتی صحبت‌هایم تمام شد دیدم رضا دارد وسیله‌ی عجیبی می‌سازد. وقتی پرسیدم چه می‌سازی گفت ماشین. یک ماشین کنترلی می‌ساخت. گفتم آرزو داری چه اختراع کنی؟ گفت: «یک ربات خیلی قوی که شبانه‌روزی به جای مادرم خیاطی کند تا بتوانیم همیشه پیش مامان باشیم؛ تا انقدر خسته نباشد.»

پویش فطریه و تهیه شیرخشک برای نوزادان

میزبانی به نیابت از خداوند

ماه رمضان در حافظه تاریخی ایرانیان و مسلمانان، فرصتی است برای کمک و دستگیری از نیازمندان. در این ماه مبارک، افراد به شیوه‌های مختلف نذورات، صدقات و فطریه خود را به دست نیازمندان می‌رسانند. مؤسسه مهرآفرین در سال‌های اخیر، پویش «فطریه» را با هدف تهیه شیر خشک برگزار کرده است. حمایت از نوزادان و تغذیه آن‌ها یکی از مهم‌ترین خدمات مهرآفرین از ابتدای تاسیس تا کنون بوده است. از آن‌جا که حیات هزاران نوزاد بدسرپرست در گرو تهیه شیرخشک است، اهمیت و ارزش قابل توجهی دارد.

نوزادان تحت پوشش مهرآفرین اغلب از مادران معتاد متولد می‌شوند. شیر مادری که مصرف‌کننده‌ی مواد مخدر است، آلوده بوده و نوزاد را نیز دچار اعتیاد می‌کند. از این‌رو، موسسه مهرآفرین پس از اقدام برای سم‌زدایی نوزادان -که آن‌ها نیز معتاد متولد می‌شوند- مصرف شیر مادر را منع و تا ۲ سال تهیه شیرخشک برای آن‌ها را برعهده می‌گیرد. البته، پروسه مصرف شیرخشک برای این طیف از نوزادان، بیش از ۲ سال به طول می‌انجامد زیرا آن‌ها معتاد متولد می‌شوند و اغلب ضعیف و بیمار هستند. در ادامه نیز فقر والدین مانع از مصرف غذای کمکی و مکمل در طول دوران نوزادی می‌شود و همین مسئله، نیاز به مصرف شیرخشک را افزایش می‌دهد.

مددکاران مهرآفرین در بازدیدهای روزانه خود نوزادانی را می‌بینند که در شرایط بسیار رقت‌انگیزی زندگی می‌کنند، نوزادان چند روزه و چندماهه‌ای که به دلیل مصرف شیرآلوده مادر، معتاد شده‌اند و حتی جان‌شان در معرض خطر قرار دارد. نجات آن‌ها در گروی قطع مصرف شیر مادر و استفاده از شیرخشک است. این نوزادان قربانی اشتباه پدرها و مادرهای‌شان هستند و نقشی در به دنیا آمدن و سرنوشت‌های تلخ احتمالی‌شان ندارند. مهرآفرین تلاش دارد با تغذیه سالم، آسیب جسمانی و روانی آن‌ها را به حداقل ممکن برساند.

نوزادانی که مادران‌شان اغلب به دلیل بدهی در زندان و حبس هستند و مادربزرگ سرپرستی آن‌ها را بر عهده دارد نیز سهمیه شیرخشک‌شان را از مهرآفرین دریافت می‌کنند. نوزادان و حتی کودکانی که بیماری‌های گوارشی دارند و به جز شیرخشک قادر به خوردن هیچ ماده غذایی دیگری نیستند هم برای زندگی و زنده ماندن به شیرخشک‌های اهدایی موسسه نیازمند هستند. موسسه مهرآفرین به پشتوانه مهرشما در پویش «فطریه» سال گذشته، ۴۶۷۵۴ قوطی شیرخشک به نوزادان تحت پوشش در سراسر کشور اهدا کرده است. سپاس‌گزار مشارکت نجات‌بخش شما هستیم. شما خوبانی که به نیابت از خداوند در ماه مبارک رمضان، میزبان مهمانان کوچک مهرآفرین هستید.

مشارکت شما عزیزان در پویش «فطریه» ماه رمضان امسال که با هدف تهیه شیرخشک برای نوزادان برگزار می‌شود، دارای ارزش انسانی و اهمیت زیادی است. فطریه‌های شما روزه‌داران عزیز می‌تواند به ادامه حیات هزاران نوزاد بدسرپرست کمک کند.

روز موعود برای بچه‌ها

عاشقان ماه اسفند

اواخر اسفند بود و خیابان‌های تهران رنگ و بوی بهار گرفته بودند. زمستان نفس‌های آخر را می‌کشید و مردم تند تند و با عجله راه می‌رفتند تا قبل از پایان سال کارهای‌شان را انجام دهند. باران زیبایی نرم و ملایم باریدن گرفته بود و آواز حاجی فیروز در میان شلوغی و نسیمی که می‌وزید، گم می‌شد. صدای همهمه‌ی بچه‌ها از چندمتری ساختمان موسسه به گوش می‌رسید. امروز روز موعود بود! روزی که بچه‌ها بی‌صبرانه منتظرش بودند.

در پارکینگ موسسه به همراه مادرها و مادربزرگ‌های‌شان جمع شده بودند و برای رفتن به فروشگاه‌های کفش و لباس بی‌تابی می‌کردند. تعدادشان زیاد بود و مددکارها تلاش می‌کردند با بازی‌های گروهی سرگرم‌شان کنند. خرید کفش و لباس نوی عید، سنتی دیرینه در مهرآفرین است.
شاید برای‌تان عجیب باشد اما داشتن لباس و کفش نو، آرزوی بسیاری از بچه‌هاست. بچه‌هایی که پدرها و مادرهای‌شان توان خرید حتی یک دست لباس در طول سال را ندارند و بچه‌ها مجبورند لباس‌های دست دوم همسایه‌ها را بپوشند.
بچه‌ها در گروه‌های ده و دوازده نفری همراه با مددکارهای‌شان به سمت فروشگاه راه افتادند. توی مسیر می‌دویدند و درباره مدل کفش و لباسی که توی ذهن‌شان بود با همدیگر حرف می‌زدند. به فروشگاه که رسیدند مثل دانه‌های تسبیحی که نخش پاره شده باشد، در لاین‌های مختلف کفش و لباس پخش شدند.
بچه‌هایی که در طول زندگی روزمره‌شان به ندرت حق انتخاب و یا امکان انتخاب چیزی را داشتند، ناباورانه از مددکارها می‌پرسیدند که هر چه دل‌شان خواست را می‌توانند بردارند؟ لباس‌ها و کفش‌هایی که دوست داشتند را برمی‌داشتند و گاهی بو می‌کردند، بوی نویی و تازگی خوشحال‌شان می‌کرد.
نیلوفر که همراه مادربزرگش آماده بود، لباس دختر کفش‌دوزکی را بغل کرده بود و کنار صندوق منتظر مددکارش بود که حساب کند. مادربزرگش تا انتخاب نیلوفر را دید، لباس را از دستش گرفت و گفت: « لباسی که می‌خری برای یه سال و برای هرجایی هست که میری، این لباس فقط به درد مهمونی می‌خوره تو هم که مهمونی نمی‌ری تو عمرت!» نیلوفر مثل ابر بهار گریه می‌کرد و لباس را از دست مادربزرگش می‌کشید و می گفت: « ولی من لباس دختر کفش‌دوزکی رو دوست دارم! یک ساله که منتظرم امروز برسه بتونم بخرمش، تورو خدا اجازه بده!»
گفت‌وگوی نیلوفر و مادربزرگش توجه همه را به آن‌ها جلب کرد. جلو رفتم و به مادربزرگش گفتم این لباس رو من به عنوان هدیه براش می‌خرم شما به همراه نیلوفر برید لباس دیگه‌ای انتخاب کنید.
شور و هیجان توی فروشگاه موج می‌زد. بچه‌ها کفش‌های نوشان را می‌پوشیدند و کفش‌های کهنه که اغلب پاره و غیرقابل استفاده بود را دور می‌انداختند. مادرها گاهی

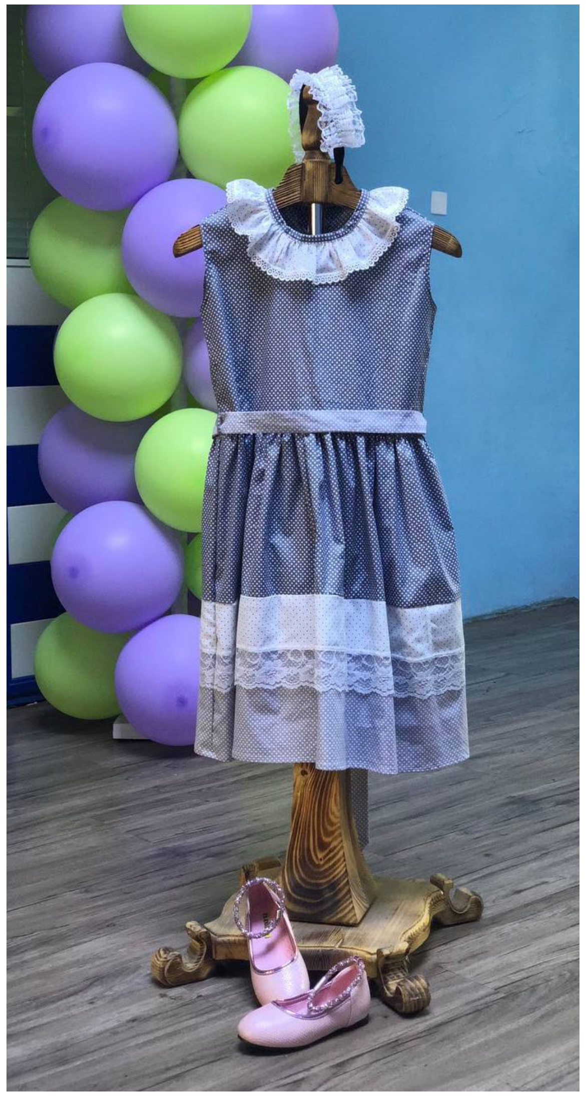

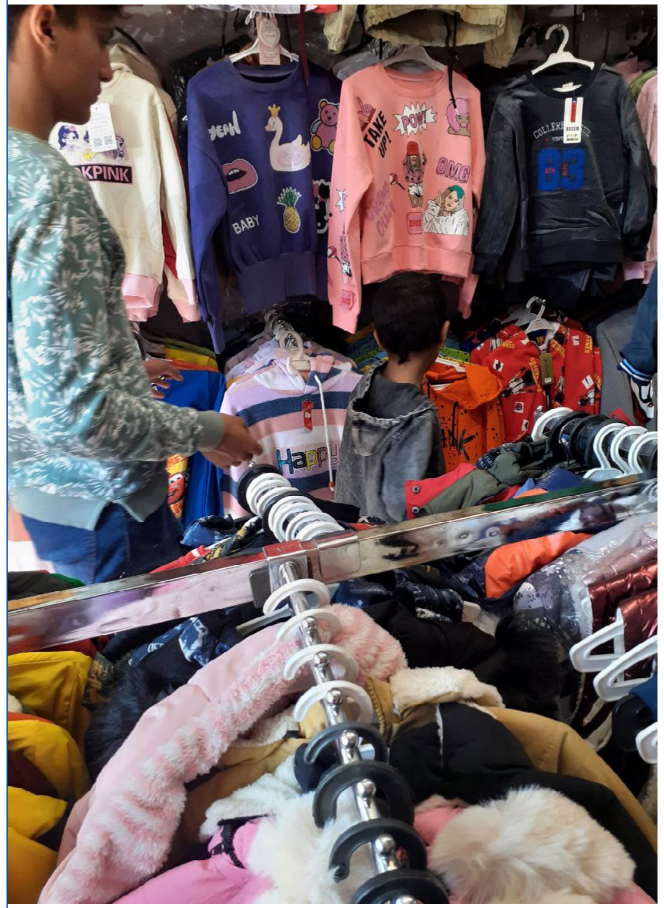

نزدیک مددکارها می‌آمدند و ضمن تشکر، دعای خیر می‌کردند که به لطف خیرین موسسه، امسال هم شرمنده بچه‌های‌شان نمی‌شوند.
امیرعلی، کتونی آبی- سفیدی را بغل کرده بود و به سمت صندوق می‌آمد. کتونی‌ها را به مددکارش نشان داد و گفت: «تابستون امسال دیگه می‌تونم با خیال راحت فوتبال بازی کنم.»
خوشحالی و ذوق‌زدگی نوجوانان مهرآفرین هم دیدنی بود. دخترها و پسرهایی که با پوشیدن لباس‌ها و کفش‌های نو اعتماد به نفس بیش‌تری پیدا کرده بودند. ملیحه به دوستش می‌گفت که مدت‌هاست دلش می‌خواسته کت جین داشته باشد اما در شرایطی که او و مادرش زندگی می‌کنند، کت جین، خواسته غیرمعقول و زیادی به حساب می‌آمده است.
بچه‌هایی که کوچک‌تر بودند، لباس‌های نو را از تن‌شان بیرون نمی‌آوردند و اجازه نمی‌دانند مادرشان اتیکتش را بکند، اتیکت لباس برای کودکی که همه عمر لباس‌های دست دوم دیگران را پوشیده، چیز مهم و ارزشمندی است.
موسسه مهرآفرین، به پشتوانه همراهان وفادار خود در اسفند سال جاری برای کودکان در تهران و شعب شهرستان لباس و کفش‌نو تهیه و قلب صدها کودک در سراسر ایران را شاد کرد. کودکانی که عاشق ماه اسفند هستند.

نسیم شادی این بار از اصفهان می‌وزد

روزی دلپذیر برای کودکان مهرآفرین با همکاری مدیران خودرو

برآوردن آرزوی کودکان یکی از زیباترین و انسانی‌ترین کارهایی است که می‌توان تصور کرد. در جهان نابرابری که تبعیض‌های مختلف، گروه کثیری از کودکان را نسبت به احساس شادی و لمس زندگی محروم کرده، افرادی هم هستند که خلق تجربه‌ی شادی برای کودکان آسیب، دغدغه‌ی آن هاست. شرکت "مدیران خودرو" و نمایندگی این شرکت در اصفهان، در زمره‌ی همین افرادند.

سوم اسفند بود که نمایندگی شرکت مدیران خودرو در اصفهان به مدیریت "آقای جلیل مصیر"، کودکان و خانواده‌های تحت حمایت مهرآفرین را به یک جشن و مهمانی بزرگ دعوت کرد. همه‌ی بچه‌ها عاشق جشن و شادی، شعر خواندن و البته هدیه گرفتن هستند. بهترین لباس‌های شان را پوشیده و بی‌صبرانه منتظر بودند که به محل برگزاری جشن در رستوران "ناژلند" بروند. خنده از روی لب‌های شان محو نمی‌شد، با شاخه‌های گل و پرچم‌های رنگارنگ وارد رستوران شدند و جایی برای خود پیدا کردند. خوراکی‌ها و نوشیدنی‌هایی که روی میزها چیده شده بود، برای مدتی بچه‌ها را سرگرم کرد و بعد نوبت به موسیقی، اجرای خاله پروانه و دلقک مهربان -که شخصیت‌های مورد علاقه‌ی بچه‌هاست - رسید. موسیقی که پخش شد، بچه‌ها سر از پا نمی‌شناختند، دامن‌های چین‌دار دخترکان مهرآفرین در آهنگ‌های محلی جان می‌گرفت و پسربچه‌ها زیر دانه‌های درشت برف شادی می‌رقصیدند.

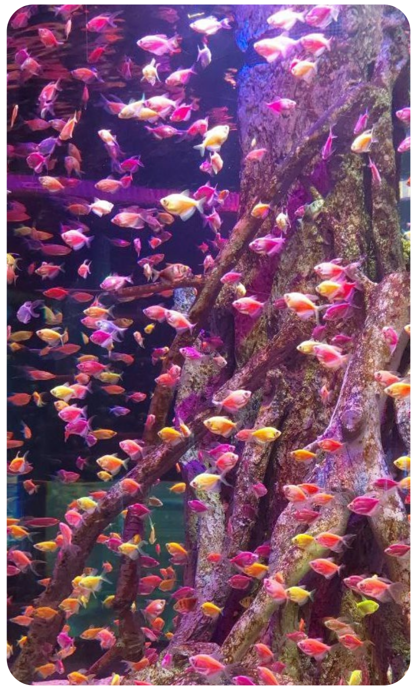

مادرها برای مدیران شرکت که به صف شده بودند و برنامه را تماشا می‌کردند، زیرلب دعای خیر می‌کردند و برای بچه‌های شان دست می‌زدند. مادر نوید می‌گفت: «ما در حاشیه‌های اصفهان زندگی می‌کنیم. هیچ زمان پا نداده که در جشنی شرکت کنیم. نه کسی دعوت‌مان کرده و نه حتی به حساب‌مان آورده.» مادر نوید می‌گفت او و پسرش این روز را فراموش نمی‌کنند و نوید برای بچه‌های فامیل تعریف خواهد کرد که چقد به او خوش گذشته است.

ساعت از چهار بعدازظهر گذشته بود که هیجان‌انگیزترین بخش برنامه که به گفته بچه‌ها چیزی شبیه خواب و رؤیا بود، شروع شد. بچه‌های مهرآفرین با هماهنگی و همکاری نمایندگی مدیران خودرو در اصفهان، آقای "جلیل مصیر" به آکواریم بزرگ اصفهان رفتند. بچه‌ها ذوق‌زده به دنیای پشت شیشه‌ها نگاه می‌کردند؛ به اقیانوس پهناوری که مقابل چشم‌های شان بود. ماهی‌های رنگارنگ و بزرگ و کوچک جست وخیز می‌کردند و از مقابل چشمان بچه‌ها می‌گذشتند. لاک‌پشت‌های غول پیکر صورت‌های شان را به شیشه می‌چسباندند و شلیک خنده‌ی بچه ها فضای سالن را پر کرده بود. بچه‌ها سؤالات مختلفی درباره‌ی اسم ماهی‌ها و موجودات دریایی می‌پرسیدند و عکس می‌گرفتند.

در انتهای مراسم، نمایندگی مدیران خودرو در اصفهان، به عنوان عیدی نوروز، کفش و لباس‌های فاخر به بچه‌ها هدیه داد و خوشحال شان کرد.

این کودکان از بدو تولد، محرومیت‌های مختلفی را تجربه کرده‌اند و تفریح برای‌شان امر غریب و دوردستی است.

روز سوم اسفند سال ۱۴۰۲روزی پر از خاطره‌های شاد و زیبا برای کودکان بود. مدیران خودرو، به عنوان شرکتی که نسبت به مسئولیت اجتماعی خودآگاه است، به کودکان آسیب امکان تجربه‌ی چیزی را داد که بعید است در زندگی روزمره‌ی آن‌ها خودبه‌خود رخ دهد.

رخ زیبایی از قدرت مهر

گزارش جشن چهارشنبه‌سوری

موسسه‌ی خیریه‌ی مهرآفرین، خانه‌های زیادی دارد که در آن‌ها بچه‌های ۷ سال به بالا نگهداری می‌شوند. بچه‌هایی که آنقدر نزد والدین‌شان آسیب دیده‌اند که حالا باید در خانه‌ها و تحت نظارت دقیق مربیان و مددکاران باشند تا تلاش شود آن آسیب‌ها کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر شوند. مهرآفرین در کرج و شهریار سه خانه دارد که یکی متعلق به پسران، یکی متعلق به دختران و یکی هم متعلق به پسران بالای ۱۴ سال است. مهرآفرین بچه‌های زیر ۷ سال هم دارد. آن‌ها در مهد مهر هستند. آن‌چه می‌خوانید گزارش جشن چهارشنبه‌سوری در خانه مهر شهریار و مهد مهر کرج است.

سه نفر بودند. پسربچه‌هایی که در باغ‌های مجاور همراه خانواده‌های‌شان که سرایدار باغ‌ها هستند، زندگی می‌کردند. صدای موسیقی و آن همه بچه که از شادی جیغ می‌کشیدند، هر بچه دیگری را به سمت خودش می‌کشاند. چهارشنبه‌سوری شده بود و بچه‌های خانه‌های مهر فرشته و مهر نیکان کرج در خانه مهر شهریار دور هم جمع شده بودند تا مثل همه کودکان دیگر ایران، آتش‌بازی کنند و از چهارشنبه‌سوری لذت ببرند. کودکان مهرآفرین از ته دل می‌خندیدند و بچه‌هایی که سر و صدا آن‌ها را به محل خانه‌ی مهر شهریار مهرآفرین کشانده بود، منتظر بودند تا خودشان را هم قاطی این جمع کودکانه کنند و از چهارشنبه‌سوری لذت ببرند.

همه بچه‌ها که حدود ۳۵ نفر بودند، همراه مربیان و مددکاران و تمام پرسنل شیفت روز و شب در خانه شهریار که در باغات باغستان واقع شده گرد هم آمده بودند تا چهارشنبه‌سوری را جشن بگیرند.

چون بچه‌ها باید شب را حتما در خانه‌ها باشند، برنامه را به روز موکول کرده بودند. بچه‌ها نهار جوجه کباب خوردند

و بعد از کلی رقصیدن قرار شد در بیرون از خانه مهر شهریار، آتش‌ها برپا شوند تا بچه‌ها مثل رسم باستانی چهارشنبه‌سوری از روی آتش‌ها بپرند. هیزم‌ها که روی هم چیده می‌شد، بچه‌های سرایدارهای باغ‌های مجاور هم آمده بودند اما خیلی نزدیک نمی‌شدند. بعضی‌های‌شان حتی با مادرهای‌شان بودند. از لباس پوشیدن‌شان معلوم بود که وضع مالی خوبی ندارند، اما هیچ‌کس با دیدن بچه‌های مهرآفرین حتی حدس هم نمی‌زد که این‌ها نه تنها بچه‌های آسیب هستند که خانواده‌های‌شان در حالی که اعتیاد دارند یا کارتن‌خواب هستند، گاهی در فقر مطلق زندگی می‌کنند و حتی توان دادن یک وعده غذایی کامل به این بچه‌ها را ندارند.

آتش‌ها که روشن شد، بچه‌ها به صف شدند و یکی یکی از روی آتش‌ها پریدند. صدای خنده‌های‌شان قطع نمی‌شد و پریدن از آتش‌ها را دوباره و دوباره تکرار می‌کردند. ترقه بازی هم برپا و فشفشه و وسایل آتش‌بازی هم فراهم شده بود. منورها در آسمانی که هنوز به تاریکی نکشیده بود روشن می‌شد و فضا در آبشاری از نور و رنگ گم شده بود. بچه‌ها آنقدر خندیدند و پریدند که دیگر حتی توان یک‌بار دیگر پریدن را هم نداشتند. چند ساعتی که گذشت، گوشه‌ی حیاط از خستگی نشسته بودند و حالا نوبت آن شده بود که آش بخورند. آش رشته‌ای که از ساعت‌ها قبل پختنش آغاز شده بود. آش را که خوردند، هرکدام سوار ماشین‌هایی شدند که آن‌ها را از خانه‌ها آورده بود و دوباره خانه مهر شهریار ماند و بچه‌هایی که حسابی بزرگ شده‌اند.

اما چهارشنبه سوری مهرآفرین به همین‌جا ختم نشد. تصمیم گرفته شده بود که بچه‌های مهد مهر تهران و کرج در مهد مهر کرج دور هم جمع شوند تا کوچولوها هم آتش‌بازی کنند و از آتش بپرند. مربی‌ها که بچه‌ها آن‌ها را خاله صدا می‌زنند هم آمده بودند تا در پریدن از روی آتش به بچه‌ها کمک کنند. دیگ آش هم روشن بود تا به رسم هرسال، در این روز بچه‌ها آش بخورند. برای کوچولوها در استامبولی‌هایی آتش روشن کردند که هم وسعت آتش کم باشد و هم پریدن از روی آن آسان‌تر. مربی‌ها اما مراقب بچه‌ها بودند هنگام پریدن دست آن‌ها را می‌گرفتند. تماشاچی این جشن زیبا هم کارگرانی بودند که در ساختمان مجاور مهد مهر کرج در حال آجرچینی یک ساختمان نیمه‌تمام بودند. آن‌ها هم دست از کار کشیده و در حالی که با تماشای بچه‌ها هوش از سرشان رفته بود، دست می‌زدند و شادی می‌کردند.

موقع آتش بازی رسیده بود و خاله‌ها تصمیم گرفتند وسایل

آتش‌بازی را مثل منورها روی زمین محکم کنند تا مطمئن شوند هیچ خطری کوچولوهای مهد مهر را تهدید نمی‌کند. چیزی برای محکم کردن وسایل روی زمین نبود، کارگرهای ساختمان که متوجه این موضوع شدند، آجرها را دست به دست کردند تا از روی دیوار به دست خاله‌ها برسند. انگار می‌خواستند مطمئن شوند که آن‌ها هم شریک شادی بچه‌ها خواهند بود. وسایل آتش‌بازی با آجرها روی زمین محکم شد و حالا فقط وقت آن رسیده بود که بچه‌ها به اوج شادی برسند. همین‌طور هم شد و با هر منوری که روی آسمان به هزار رنگ در می‌آمد، بچه‌ها جیغ‌های بلند و طولانی می‌کشیدند. بچه‌های مهد مهر تهران یک روز قبل‌تر توسط مربی‌های‌شان به خرید شب عید رفته بودند. کت و شلوار پوشیده بودند و حسابی خوش‌تیپ شده بودند. خیلی‌ها فکر می‌کردند این بچه‌ها متعلق به خانواده‌هایی هستند که هزینه‌های سنگینی برای بودن‌شان در مهد کودک پرداخت می‌کنند. باور این موضوع که این بچه‌ها حتی گاهی خانواده کامل ندارند و به شدت تحت آسیب بوده‌اند، سخت بود. مهرآفرین حالا رخ زیبایی از قدرت مهر را در برابر دیدگان تماشاچیان جشن چهارشنبه سوری نشان می‌داد. رخی از مهر که فریاد می‌زد، با مهر و مهرآفرینی، همه کودکان زندگی برابر و شادی خواهند داشت.

دخترانی شبیه به افسانه‌های شاهنامه

قصه‌هایی واقعی از کودکان خانه‌ی مهر کرمان

خانه مهر کرمان، متعلق به مؤسسه نیکوکاری مهرآفرین است. خانه‌ای که ۱۰ دختر ۷ تا ۱۳ ساله که آسیب‌های اجتماعی زیادی دیده‌اند در آن نگهداری می‌شوند. مهرآفرین خانه‌های زیادی دارد که بچه‌های آسیب‌دیده در آن زندگی می‌کنند. همه ی آن‌ها با کلمه ی مهر شروع می‌شوند. مهر نیکان، مهر فرشته، مهر ماهنوش و فقط خانه مهر در کرمان است که چون اولین خانه مهرآفرین بوده، تنها خانه ی مهر است.

طوری نگاهم می‌کرد که معلوم بود تازه از خواب بیداره شده و اصلاً به شوخی‌های (به نظر خودم) خنده‌داری که با بچه‌ها می‌کردم، نمی‌خندید. هفت یا هشت سال بیش‌تر نداشت و موهای چتری‌اش را هنوز شانه نزده بود. البته تا وقتی که یکی از مربیان با مهربانی به او تذکر داد و رفت که شانه‌اش را بیاورد. پرسیدم: «اسمش چیه؟» مربی که به او تذکر داده بود گفت: «نفس.»

آیلار با کمی بی علاقه‌گی به من گفت که نفس دیوانه است. پرسیدم چرا دیوانه که جوابی نداد. دوباره پرسیدم و وقتی باز هم جوابی نداد بی‌خیال شدم. پرستش هم زودتر وسط این پرسیدن‌های من پریده بود و می‌خواست هرچه زودتر قبل از آن‌که خواهرش پردیس بلند شود، برایم شاهنامه فردوسی بخواند و اجرا کند.

یک‌ساعت قبل‌تر

طبق لوکیشنی که خانم صباحی، سرپرست خانه ی مهر در کرمان به من داده بود، تاکسی گرفتم و به سمت خانه در حرکت بودم. چندباری تجربه ی بودن در خانه‌های "مهر" مهرآفرین را داشته‌ام. می‌دانم وقتی وارد می‌شوم تعدادی بچه ی خجالتی می‌بینم که کمی طول می‌کشد تا یخ‌شان آب شود و با هم ساعتی را به گپ و گفت و خنده بگذرانیم. اما نمی‌دانستم این‌بار دختری در خانه ی مهر زندگی می‌کند که ساعت‌ها و حتی روزها بعد از دیدنش، ذهنم را رها نمی‌کند.

در خانه که باز شد خانم صباحی راهنمایی کرد تا به پذیرایی خانه بروم. جایی که بچه‌ها نشسته بودند و اصلاً صدایی از آن درنمی‌آمد. وارد شدم و چندتایی سلام شنیدم. صداها هنوز کم بود. نگاهی انداختم دیدم نرگس دو طرف گره روسری‌اش را گرفته، همین‌طور می‌کشد و گره را محکم‌تر می‌کند. به شوخی گفتم: «خفه نشی» و صدای خنده ی بچه‌ها بلند شد. برای شروع بد نبود چرا که همین شوخی ساده باعث شد خیلی زود یخ‌شان آب شود.

پرستش که لباس سیاه و سفید پوشیده بود پرسید: «شما برای مهرآفرین هستید؟»

ـ بله

ـ از تهران آمدید

ـ آره از تهران اومدم و خیلی دوست داشتم شما را ببینم.

ـ چرا؟

ـ چرا دوست داشتم شما را ببینم؟

ـ آره

ـ آخه خیلی تعریف‌تون رو شنیده بودم و این‌که به من گفته بودند خیلی هنرمند هستید و بعضی‌هاتون حتی شاهنامه فردوسی رو هم از حفظ بلدید.

چشم پرستش برق عجیبی زد و با خوشحالی بلند شد و گفت: «اونی که شاهنامه رو از حفظ بلده منم.» پردیس، خواهرش خیلی اجازه ی تک‌تازی به پرستش نداد و پرید وسط و گفت: «من شعرهای بیش‌تری از شاهنامه را حفظ کردم.» همین‌طور به شوق این دو نگاه می‌کردم که آیلار با صدای بلند گفت: «من نقاشی بلدم» و بقیه ی بچه‌ها هم با صدای بلند می‌گفتند که چه هنرهایی بلدند. خانم صباحی از بچه‌ها خواست که بروند و کاردستی‌ها و نقاشی‌های‌شان را بیاورند. خیلی زود هیجان از صفر به صد رسیده بود و هر کدام می‌خواستند زودتر کاردستی‌های‌شان را نشان بدهند. هرکسی آن‌ها را می‌دید نمی‌توانست باور کند که آسیب دیده‌اند. آن‌هم چه آسیب‌هایی.

سروصدای بلند، دختر دیگری که خواب بود را بیدار کرد. همین که وارد پذیرایی شد، روی یکی از صندلی‌ها نشست و طوری نگاهم می‌کرد که معلوم بود تازه از خواب بیدار شده و اصلاً حوصله ی همراهی با خنده‌ی بچه‌ها را ندارد. مربی خواست که برود و موهایش را شانه کند و وقتی رفت پرسیدیم اسمش چیه؟ گفتند «نفس». آیلار گفت دیوانه‌است، اما نگفت چرا!

دورتادورم پر از کاردستی‌هایی شده بود که بچه‌ها خودشان ساخته بودند. حتی عکس‌های وقتی که سوارکاری رفته بودند

هم آورده بودند. نقاشی‌ها هم روی دیوارها زده شده بود و از من می‌خواستند بروم و آن‌ها را ببینم. پرستش و پردیس اما هنوز منتظر بودند که از شاهنامه فردوسی برایم بخوانند و اجرا کنند. ذوق و شوق بچه‌ها برای آن‌که هنرهای‌شان را به من نشان بدهند اجازه نمی‌داد محیط را برای اجرای آن دو آماده کنم. مددکارها اما دست به کار شدند و بچه‌ها هر کدام روی یکی از صندلی‌ها نشستند. صحنه برای اجرای پرستش و پردیس آماده شده بود که نفس آمد.

در تمام این مدت کوثر که معلوم بود، معلولیت ذهنی دارد خودش را در بغل خانم صباحی انداخته بود. بعدها فهمیدم که پدرش هم معلولیت ذهنی دارد و هیچ‌کس حتی مراکز نگهداری از چنین بچه‌ها هم حاضر نشدند او را نگه دارند. اما حالا طفل معصوم مثل فرشته‌ها خودش را در بغل خانم صباحی رها کرده بود و از نوازشی که می‌شد لذت می‌برد.

به غیر از پرستش و پردیس دو خواهر دیگر به نام طاهره و راحله هم بودند که هر کسی با دیدن‌شان می‌فهمید، آن‌ها سابقه اعتیاد داشته‌اند. ۸ یا ۹ ساله هستند و پیش از این به عنوان ساقی، برای پدر و مادرشان مواد حمل می‌کردند. آن‌ها به مکان‌هایی می‌رفتند که فروشنده‌ها آن‌جا مستقر می‌شدند. پزشک قانونی تأیید کرده که به هر دو آن‌ها بارها تجاوز شده است. حالا می‌گویند که سم‌زدایی شده‌اند و در کلاس دوم و سوم درس می‌خوانند. مربیان به من گفتند که استعداد خوبی هم در درس خواندن دارند.

هنوز حواسم به نفس بود. خیلی همراه جمع نمی‌شد. پرسیدم: «تو هنوز ویندوزت بالا نیومده؟» پرسید ویندوز چیه؟ برایش توضیح دادم و خیلی سریع با اولین نشانه‌هایی از خنده که روی صورتش دیدم گفت: «نه هنوز بالا نیامده.» اما همین کافی بود تا کمی به حرف بیاید. پرسید: «شما مامان و بابا دارید؟» گفتم که داشتم و حالا هردوی‌شان فوت کرده‌اند. از روی صندلی بلند شد و گفت: «منم مامانم تو زلزله هرات مرده.» تازه فهمیدم افغانستانی است. از روی صورتش قابل تشخیص نبود. پرسیدم پدرت چی؟ که جواب داد او زنده است و خیلی هم دوستش دارد. طاهره گفت که من مادرم را بیش‌تر دوست دارم و پردیس هم تأیید کرد که مادر دوست‌داشتنی‌تر است. حالا همه داشتند درباره این‌که مادر بهتر است یا پدر نظر می‌دادند. می‌دانستم این صحبت‌ها عاقبت خوبی ندارد. خواستم جلوی‌شان را بگیرم که ناگهان آیلار فریاد زد: «من از پدرم بیزارم. دلم می‌خواد بمیره.» و دوباره همین را با صدای بلندتر گفت. خشم از پدر را می‌شد در صورت پرستش و پردیس هم دید. پدری که بعدها فهمیدم معتاد بوده و زندگی را برای این دو خواهر جهنم کرده بود. پرستش بارها به مددکاران گفته بود می‌خواهد پدرش بمیرد. او حتی به مادرش که معتاد بود هم علاقه‌ای نداشت. اما آیلار که معلوم بود، مدت‌هاست پیش از آمدن به خانه مهر قرص اعصاب و روان مصرف کرده داستان دیگری داشت. او بارها از سوی پدر خودش مورد تجاوز قرار گرفته بود. مددکارها حتی به من گفتند که پدرش روابط نامشروع بیش‌تری هم داشته و بارها در خانه و جلوی چشم آیلار اتفاق می‌افتاده.

ولی مرغ نفس یک پا داشت. او مدام پدرش را تحسین می‌کرد و می‌گفت: «بابا خوب است؛ آدم را می‌خنداند.» همین اظهار نظرها بود که باعث شده بود دخترهای دیگر او را دیوانه خطاب کنند. نفس دو هفته می‌شد که به خانه‌ی مهر آمده بود. حدود ۸ سال داشت و مربیان به من گفتند به محض ورود به خانه در مدرسه ثبت‌نام شده و خیلی خوب درس می‌خواند و شاگرد زرنگی است. او پیش از این در گیلان و در یک مرکز بهزیستی نگهداری می‌شده؛ اما او را به کرمان فرستاده بودند و این طور شد که به خانه مهر در کرمان آمده است. این‌ها را که برایم تعریف می‌کردند، پرسیدم پدرش کجاست؟ خانم صباحی نگاهی انداخت و گفت نمی‌دانیم.

نفس طوری از پدرش حرف می‌زد که انگار همین یکی دو ساعت قبل هم او را دیده است. اما اصلاً پدری در کار نبود. هیچ‌کس تا به حال پدر او را ندیده است. وقتی ۵ ساله بوده همراه برادر کوچک‌ترش در یکی از خیابان‌های شمال ایران پیدا شده بود. معلوم بود که مدت‌هاست در پارک‌ها و خیابان می‌خوابد. سوءتغذیه داشت و حسابی زخمی شده بود. او و برادرش را به بهزیستی می‌برند اما از همان زمان تا امروز خبری از پدرش نبوده است. پزشک و مشاور مهرآفرین که مدام پیش بچه‌هاست به من گفت تصور می‌کنیم همه آنچه درباره پدرش می‌گوید خیالات است و شاید هرگز او را ندیده باشد. البته نفس تازه آمده بود و هنوز خیلی چیزها درباره او نمی‌دانستند ولی کم‌کم رازهای نفس در حال فاش شدن بود.

رؤیای پدر، آن‌هم پدر خوب برای همه این بچه‌ها کم رنگ شده بود اما معلوم بود که همیشه آن را می‌خواستند. حالا دیگر نوبت به پرستش و پردیس رسیده بود. اجرا با پردیس شروع شد. به جای تهمینه همسر رستم و مادر سهراب می‌خواند و پرستش هم به جای سهراب جواب می‌داد. تکه‌ای از شاهنامه را برایم خواندند؛ گفت‌وگوی مادر و فرزندی که در آن تهمینه از سلحشوری‌های رستم برای پسرش سهراب می‌گفت. از نشانه‌های نیکی که پدر داشت و وقتی به نفس نگاه کردم، دیدم او از شنیدن این داستان بیش‌تر از بقیه خوشحال است. داستانی که برایش رستم، شبیه پدر خودش بود.

۴۲ مهرآفرین بهار ۱۴۰۳
فصلنامه داخلی مؤسسه نیکوکاری مهرآفرین پناه عصر | ۲۳

معصومیت زیر چکمه‌های پدرخوانده

پیش درآمدی بر پرونده‌ی فروش کودک

در پرونده‌ی ویژه‌ی این شماره از نشریه‌ی مهرآفرین به مسئله‌ی فروش کودک به عنوان یکی از آسیب‌های اجتماعی پرداخته‌ایم. تصوری که اغلب ما از فروش کودک داریم، جابه‌جایی نوزاد یا کودک از خانواده خود به خانواده‌ای بدون بچه، در عوض دریافت مقداری پول است. اقدامی که حتی خداپسندانه به نظر می‌آید چون کودک از شرایط فقر و آسیب، به رفاه و امکان بهتری برای زندگی می‌رسد. فروش کودک اما لایه‌ها و اشکال ترسناک و تکان‌دهنده‌ی دیگری هم دارد که بنا داریم در بخش‌های مختلف این پرونده به آن ها بپردازیم. خرید و فروش و اجاره‌ی کودک توسط باندهای خطرناک و سرنوشت کودکان، وضعیت نوزادانی که در پاتوق های اعتیاد خرید و فروش می‌شوند، سرنوشت کودکانی که توسط والدین به فروش رفته‌اند و نگاه جامعه‌شناسانه به مسئله‌ی رشد آسیب‌های اجتماعی، از جمله گزارش‌های پرونده‌های پیش روست. گزارش‌ها و داده‌های پرونده‌ی فروش کودک توسط مرضیه حسینی گردآوری و نگارش شده است.

خانه‌های تیمی و کودکانی که ساقی و قواد هستند!

روایت تکان‌دهنده‌ای از فروش کودکان در خیابان‌های تهران

بدترین و دردناک‌ترین شکل از اشکال مختلف فروش کودک، خرید و اجاره‌ی کودکان برای مشاغل خیابانی و خدمات جنسی است که توسط باندهای بسیار خطرناک و پرقدرت با سازوکاری چندلایه و پیچیده انجام می‌شود. تعدادی از کودکان برای جابه جایی و فروش مواد خریده و به کار گرفته می‌شوند، گروهی دیگر به عنوان کالای جنسی در بین خریداران دست به دست می‌چرخند و کودکانی هم هستند که به عنوان کودک کار از پدر و مادر خریداری می‌شوند. نوشتار زیر - در پسِ گفت‌وگویی با یکی از کارشناسان حوزه‌ی آسیب‌های اجتماعی - نگاهی دارد به تلخ‌ترین اتفاقاتی که کف خیابان‌های تهران، سر چهارراه‌ها و خانه‌های تیمی برای کودکان و نوجوانان خریداری شده رخ می‌دهد.

اجاره‌ی کودک برای جاساز مواد

یکی از متداول‌ترین اشکال فروش و اجاره‌ی کودک این است که افرادی به سراغ خانواده‌های فقیر و یا معتاد می‌روند و کودکان‌شان را با هدف جاساز مواد در لباس و بدن، به صورت روزانه اجاره می‌کنند. اجاره‌ی یک روز بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار تومان است که این پول، شب هنگام و در زمانی که کودک را به والدین تحویل می‌دهند، پرداخت می‌شود. این شکل از خرید و اجاره‌ی کودک به صورت دیگری نیز انجام می‌گیرد؛ یعنی خریداران به نقاطی مانند سیستان و بلوچستان یا سایر مناطق مرزی و فقیرنشین می‌روند و به خانواده‌ها می‌گویند هر چندتا بچه که داشته باشید را می‌بریم تهران برای کار و برای هر کدام روزانه ۲۰۰ هزار تومان به حساب‌تان واریز می‌شود.

عمو پشت درخت‌هاست!

کودکانی که به این شکل جمع‌آوری شده‌اند توسط خریداران در خیابان‌ها پخش می‌شوند و شروع به کار کردن می‌کنند. کار آن ها سود هنگفتی را نصیب صاحبان‌شان می‌کند؛ در حالی که کودکان مورد بحث، در بدترین شرایط ممکن و در مکان‌های تنگ، نمور، فاقد نور و غیربهداشتی زندگی می‌کنند. آن ها شدیدترین خشونت‌ها را تجربه می‌کنند و اگر نتوانند کسب درآمد کنند، تنبیه می‌شوند. کودکانی که به این شکل کار می‌کنند اغلب فامیل و از یک قوم خاص هستند. مثلاً بسیاری از آن ها متعلق به کولی‌های ساکن بابل و آمل‌اند. وقتی از این طیف از کودکان کار می پرسی چه طور به تهران آمدید؟ پاسخ می‌دهند که ما را عمو آورده این‌جا و با دست مردی را نشان می‌دهند که جایی نزدیک محل کسب و کار بچه‌ها به شکلی که دیده نشود، ایستاده و اوضاع را زیر نظر دارد. هر چهارراهی در تهران از این عموهای نگهبان که خطرناک هم هستند، دارد. اگر کسی بخواهد به کودک نزدیک شود با این هدف که او را نجات دهد یا کمکش کند، نگهبان یا به قول بچه‌ها عمو حمله کرده و مانع می‌شود.

کودکانی که ساقی هستند و قواد!

گروهی از کودکانی که خریداری می‌شوند، در قالب کودک کار، مواد مخدر می‌فروشند و یا خدمات جنسی به خریداران آن ارائه می‌کنند. به عنوان مثال، فرد خریدار، نوع خدمات جنسی مورد علاقه‌اش را به کودکی که سر چهارراه کار می‌کند می‌گوید و او شماره و آدرس جایی که می‌تواند آن خدمات را دریافت کند را در اختیارش قرار می‌دهد و پولش را می‌گیرد. درباره خرید مواد هم همین طور هست، تصور بر این است که فردی در حال خرید از کودک کار است، در حالی که از او مواد می‌خواهد او نیز راهنمایی‌اش می‌کند. افرادی که بچه‌ها عمو صدایش می‌کنند تمام این مراحل را تحت نظر داشته و اغلب اوست که مواد را به خریدار می‌رساند. بدیهی است که همه کودکانی که کار می‌کنند را نمی‌توان در این گروه جا داد. این طیف از کودکان کار اغلب در مناطق بالای شهر کار می‌کنند و نوع و کار و درآمدشان با کودکی که در مترو دست‌فروش است یا برای واکس زدن کفش، به مردم در مترو التماس می‌کند، متفاوت است. معمولاً کودکی که محل کارش پارک‌وی است با همتای خود که در سرسبیل و خیابان امام خمینی و محلات پایین شهر به زباله‌گردی مشغول است، تفاوت دارد.

خانه‌های تیمی و کسب و کار جنسی

یکی دیگر از اشکال فروش کودک در خانه‌های تیمی و توسط خود کودکان آسیب انجام می‌شود. فروش کودکان زیر ۱۸ سال با هدف تن فروشی از جمله این شکل از کودک فروشی است. بسیاری از نوجوانانی که از بهزیستی فرار می‌کنند و یا پس از ۱۸ سالگی ترخیص می‌شوند و جایی برای زندگی ندارند، خانه تیمی تشکیل می‌دهند و به خرید و فروش خدمات جنسی مشغول می‌شوند. این کار اغلب توسط دختران انجام می‌شود؛ به‌ویژه این‌که موقع فرار از بهزیستی، گروهی فرار می‌کنند. سازوکار به این شکل است که یکی از دخترهای فراری یا ترخیص شده، سرتیم می‌شود و با همکاری مردی که با او در رابطه است، کودکان و دختران نوجوان را لب مرز برده و به قاچاقچی‌های سکس می‌فروشد. به عنوان مثال، سال‌ها پیش مردی ۳۰ ساله با همکاری دوست دخترش در بهزیستی نواب، ۱۲ دختر را در یک شب فراری داد و هر ۱۲ نفر را لب مرز فروخت. گروهی دیگر از کودکان و نوجوانان ساکن در خانه‌های تیمی هم در داخل و به‌ویژه در تهران برای خدمات جنسی اجاره داده می‌شوند یا به فروش می‌رسند. در بعضی از موارد هم ترخیص نادرست و عجولانه از سوی سازمان بهزیستی باعث جذب کودکان و نوجوانان به خانه‌های تیمی و باندهای فحشا می‌شود. به عنوان مثال، لیلا دختر ۱۵ ساله‌ای بود که والدین معتاد داشت و شرایط خانه‌شان بسیار نامناسب بود. از بهزیستی که ترخیص شد فرار کرد و به یکی از خانه‌های تیمی رفت. او ماه‌ها بعد به مددکارش زنگ زد و گفت که: «من و دخترهای دیگر شبانه‌روز بین مردهای مختلف دست به دست می‌شویم.» لیلا دو بار باردار شد و بچه‌اش را سقط کرد. سقط‌های مکرر در سن کم، آن‌ها را دچار بیماری‌های مختلف کرده و عمرشان را کوتاه می‌کند.

پدرخوانده‌های خیابان‌های تهران

باندهایی که به فروش کودک یا سودجویی از سایر آسیب‌ها مانند روسپی‌گری، تجارت سکس و اعتیاد مشغولند، ساختاری شبکه‌ای، پیچیده، قدرتمند و البته بسیار ترسناک دارند. از همین رو شناسایی و مقابله با آن‌ها توسط نیروی انتظامی و یا اورژانس اجتماعی دشوار و پرمخاطره است. به عنوان مثال، برخی از پاتوق‌های خلازیر و دره‌ی فرحزاد که محل رد و بدل کردن پول‌های کلان و دیدار سرباندهای مواد مخدر است، توسط افرادی مسلح در تعداد زیاد محافظت می‌شوند. باندهای فروش کودک نیز به همین ترتیب کار می‌کنند. گودهای زباله که محل زندگی و کار کودکان زباله‌گرد است نیز توسط مردان مسلح و تعداد زیادی سگ آموزش‌دیده حفاظت می‌شود و نزدیک شدن به آن‌ها بسیار دشوار است. محافظان، تنها به مددکاران و کسانی که فعالیت‌هایی در قالب سازمان مردم‌نهاد دارند، اجازه ورود می‌دهند آن هم پس از بررسی و اطمینان از این‌که هدف مددکاران ارائه‌ی خدمات بهداشتی به کودکان است و مزاحمتی برای آن‌ها ندارند. باندهایی که از طریق فروش و کار کودک کسب درآمد می‌کنند، اجازه نمی‌دهند که نهادهای دولتی به راحتی به کودکان دسترسی داشته باشند. به عنوان مثال زمانی که اورژانس اجتماعی کودکان را جمع‌آوری می‌کند به ماشین حمله کرده و آن‌ها را فراری می‌دهند. افرادی که چهاراه‌ها را در اختیار دارند در سراسر تهران با هم در ارتباط هستند و به صورت گروهی کار می‌کنند. سر چهارراهی مانند "توحید" اگر کسی به کودک کاری نزدیک شود و با او شروع به صحبت کند، کم‌کم مردها و زن‌هایی که عضو باند هستند و نگهبانی از کودکان را دارند به سمتش می‌آیند و دورش حلقه می‌زنند.

در نهایت این‌که کودکانی که خرید و فروش می‌شوند، قربانیان وضعیت موجود آسیب‌های اجتماعی‌اند. کودکانی که در خیابان‌ها و گودهای زباله قد می‌کشند و یک شبه بزرگ می‌شوند. کودکانی که برخی از آن‌ها حتی نام‌شان را نمی‌توانند بنویسند اما به راحتی آدم می‌کشند. باندها و مافیای فروش کودک که از فقر و اعتیاد خانواده‌ها تغذیه می‌کنند، هر روز بزرگ‌تر و مخوف‌تر می‌شوند و معصومیت کودکان بیش‌تری را فدای پول و قدرت می‌کنند.

سرنوشت نوزادانی که در پاتوق‌ها خرید و فروش می‌شوند

عصر یکی از روزهای دی ماه بود، حوالی ساعت ۴ به پارک میثاق یکی از پاتوق‌های تهران در نزدیکی محله‌ی اوراق‌چی‌ها رسیدم. آفتاب کم‌رمقی روی نیمکت‌ها و چمن‌های پارک پهن شده بود. ده‌ها زن و مرد در گروه‌های مختلف مشغول قمار بودند، افراد دیگری پایپ به دست شیشه می‌کشیدند. اکرم و چند زن دیگر روی یکی از نیمکت‌ها نشسته و منتظر جنس بودند. اکرم از قدیمی‌های پارک میثاق است که به خاطر اعتمادی که به ما دارد، اطلاعاتی که می‌خواهیم را در اختیارمان قرار می‌دهد. از او و زن‌های دیگر درباره‌ی فروش نوزاد توی پاتوق میثاق و پاتوق‌های دیگر پرسیدم. صحنه‌هایی را که به چشم دیده بودند و من در ادامه برای شما هم خواهم گفت، برایم تعریف کردند و من خشکم زد! مثل کسی که در برابر طوفانی که از جهنم آمده، ایستاده باشد.

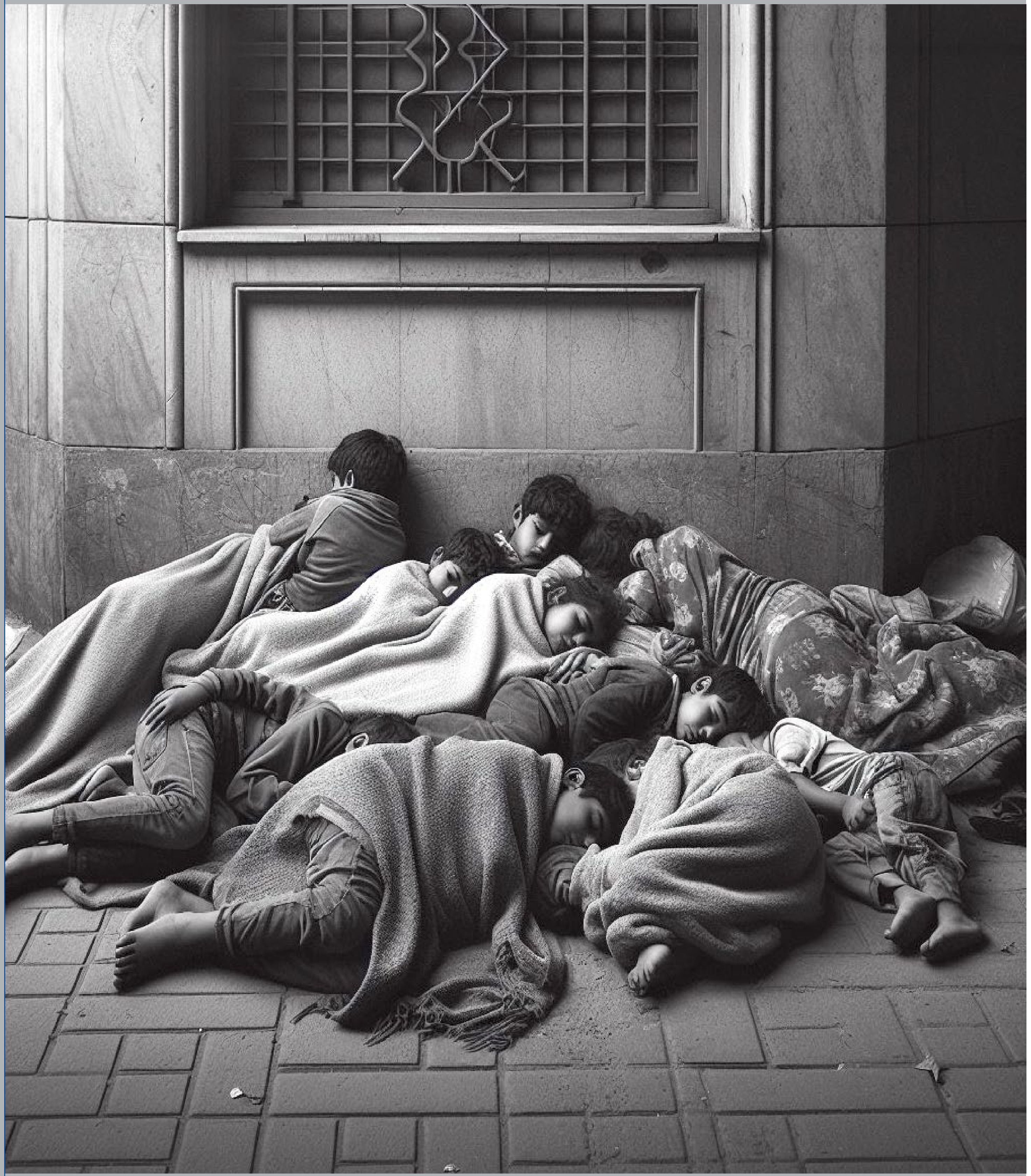

زیر باران زایید و بچه‌اش را دزدیدند

بهمن سال پیش بود، هوا داشت کم‌کم تاریک می‌شد و باران ریزی هم می‌بارید. دور میدان شوش، کنار خیابان دست‌فروش‌ها چشمم به زن لاغر و نحیفی افتاد که به روی زمین افتاده و آب زیادی زیرپایش جمع شده بود. آن قدر مواد مصرف کرده بود که درد زیادی حس نمی‌کرد. حامله بود، از کیسه آبش که پاره شده بود فهمیدم که بچه در حال به دنیا آمدن است. از شدت سرما می‌لرزید و ناله می‌کرد، و هیچ‌کس از آن جمعیت، توجهی به او نداشت. شلوارش را که درآورد، شال و مانتویم را روی پاهایش انداختم و سعی کردم مردهایی که دورش جمع شده بودند را دور کنم. التماس‌شان کردم که به اورژانس زنگ بزنند اما بی‌فایده بود. باران شدت گرفته بود و تند و اُریب می‌بارید. زن در حال زور زدن و فریاد کشیدن بود که زنی هیکلی از قماربازهای معروف پاتوق، به سراغش آمد تا بچه را به محض به دنیا آمدن بردارد، نتوانستم مانعش شوم، بدن بی‌جان زن را به کوچه ی خلوتی برد و منتظر ماند. کمی بعد صدای گریه ی بچه توی کوچه پیچید و به سرعت دور و دورتر شد. زن قمارباز بچه را برای فروختن دزدیده بود و بدن غرق به خون مادرشان را زیر باران، ته آن کوچه ی خلوت رها کرده بود.

بچه مال شما، بگذارید دو تا دود بگیرم!

اکرم به درخت بی برگ و بار گوشه پارک اشاره کرد و گفت: لیلا زیر همین درخت زایید! گفت اگر برود بیمارستان بچه‌اش را به بهزیستی می‌دهند. ما گفتیم که بهزیستی برای نوزاد چند روزه او بهتر از گوشه این پارک است اما لیلا برنامه ی دیگری داشت. این آخری‌ها مدام خمار بود و پولی برای خرید مواد نداشت. بچه ی لیلا که حتی اسم نداشت شب‌ها از گرسنگی ضجه می‌زد و چون معتاد به دنیا آمده بود حال خوبی نداشت. یک شب که لیلا از بدن درد به خودش می‌پیچید، بچه را بغل کرد و به دست مردی داد که همیشه اطراف پاتوق می‌پلکید. زیاد او را دیده بودم، کارش خرید بچه از زن‌های معتاد و فروش آن ها به خانواده‌ها بود. لیلا البته بچه‌اش را ارزان فروخت! خیلی ارزان! به قیمت گرفتن چند دود و چند گرم مواد!

خانم دکترِ محله اوراق‌چی

خانم دکتر را همه پاتوق‌ها از خلازیر تا هرندی و میثاق می‌شناسند. خوش تیپ است و پولدار! می‌گویند از این دکترهای الکی نیست! دکتر واقعی است که مدت زیادی است توی کار خرید و فروش بچه است. خانم دکتر می‌گوید کارش نه تنها ایراد ندارد که عین ثواب و کار خیر است، چون بچه‌ها را از اعتیاد و مرگ و گرسنگی توی پاتوق‌ها نجات داده و به آن ها شانس زندگی می‌دهد. همین چند هفته پیش بود که خانم دکتر بچه ی سارا را خرید ۳۰ میلیون تومان. سارا چک و چونه می‌زد تا پول بیش تری بگیرد. خانم اما دکتر توضیح داد که از ۸۰ میلیونی که خانواده خریدار می‌دهند، بخشی صرف راضی کردن مأمورهایی می‌شود که مسئول بردن بچه به بهزیستی هستند، بخش دیگر را باید برای بستری کردن نوزاد و سم‌زدایی پس از تولد و راضی کردن کارکنان بیمارستان خرج کند. وقتی خودش هم سهمش را بردارد، نهایتاً به مادر نوزاد حدودا ۳۰ میلیون تومان می‌رسد. شیوه ی دیگری که خانم دکتر دارد این است که مادر باردار با شناسنامه زنی که خریدار بچه است بستری می‌شود و زایمان می‌کند. در این میان، راضی کردن کارکنان زایشگاه هم با خانم دکتر است.

بچه ی سه روزه طاقت سیلی ندارد!

یکی از زن‌هایی که کنار اکرم نشسته بود گفت گاهی دلش می‌خواهد بچه را از دست مادرش نجات دهد و به فروشنده‌های نوزاد بدهد. مثلاً بچه ی نسرین یا دو نوزاد غزاله را که هر دو چند لحظه بعد از تولد مردند. زن گفت: «نسرین روسپی و موادفروش بود، او هم مثل لیلا توی همین پارک زایید، به چشم خودم دیدم که بچه ی سه روزه‌اش را سیلی می‌زد و فحش می‌داد که قدم تو نحس است و از زمانی که آمدی من مشتری ندارم، بچه ی بیچاره نزدیک بود بمیرد آن قدر گریه کرده بود که رنگش کبود شده بود، یکی از مردهای آنجا بچه را از دستش گرفت و دیگر کسی بچه ی سه روزه ی نسرین را ندید.»

حرف‌های‌شان که تمام شد، تعداد زن‌هایی که دورمان جمع شده بودند بیش تر شده بود و هر کس نظری می‌داد. عده‌ای می‌گفتند که بهزیستی باید نظارتش را بیش‌تر کند تا به محض به دنیا آمدن نوزاد از زنان کارتن‌خواب، بچه را بگیرد و ببرد. گروهی دیگر باور داشتند که خانواده‌هایی که در حسرت داشتن بچه هستند از بهزیستی بهترند و به علاوه تعداد پاتوق‌ها و اتاقک‌های محل زندگی و زایمان زنان آن‌قدر زیاد است که بهزیستی نمی‌تواند نظارت کند. مسئله‌ای که مورد توافق همه بود، بحث کلی‌تر پیشگیری از باروری در زنان معتاد کارتن‌خواب بود. زنانی که خود درگیر اعتیاد و کارتن‌خوابی بودند و اصرار داشتند ممانعت از باروری در این گروه از زنان مثلاً از طریق عقیم کردن، بهترین راه جلوگیری از فروش کودک است.

رشد چشمگیر پرونده‌های فرزندخواندگیِ غیرروال در سازمان بهزیستی

بخش فرزندخواندگی سازمان بهزیستی مسئول پذیرش و گرفتن شناسنامه و اوراق هویتی برای نوزادان و کودکانی است که یا در مراکز مختلف این سازمان زندگی می‌کنند و بنا به تقاضای خانواده‌ها به فرزندخواندگی می‌روند؛ و یا از بیرون توسط خانواده‌ها به این سازمان برای اخذ اوراق هویت و گرفتن شناسنامه ارجاع داده می‌شوند. در اصطلاحات تخصصی سازمان بهزیستی، به دسته ی اول پرونده‌های روال و به دسته ی دوم موارد یا پرونده‌های غیرروال گفته می‌شود. نوشتاری که در ادامه می‌آید، گفت‌وگو با "فاطمه مرتضوی" یکی از کارمندان سازمان بهزیستی در خصوص نوزادانی است که در پرونده‌های غیرروال طبقه‌بندی می‌شوند. یعنی کودکانی که والدین مشخصی ندارند، معلوم نیست کی و کجا به دنیا آمده‌اند و در نهایت در جریان معامله و سازوکاری تجارت‌گونه به دست زن و مردی رسیده‌اند که تقاضای فرزندخواندگی دارند. در متن زیر منظور از پرونده های غیرروال، همان نوزادان و کودکانی است که فروخته شده‌اند.

مرتضوی در پاسخ به این سوال که آیا خرید و فروش کودک در سال‌های اخیر کاهش یافته یا نه پاسخ داد: «فروش کودک نیز مانند سایر آسیب‌های اجتماعی در سال‌های اخیر رشد کرده، ما تنها در ده ماهه‌ی سال جاری نزدیک به ۱۰۰ پرونده غیرروال داشتیم! یعنی ۱۰۰ خانواده به ما مراجعه کرده و درخواست کرده‌اند که برای نوزاد یا کودکی که به قول خودشان پیدایش کرده اند! شناسنامه صادر کنیم و مراحل فرزندخواندگی‌شان را انجام دهیم. این در حالی است که در سال‌های گذشته تعداد مراجعات کم تر بود. البته نکته‌ای که نباید فراموش کرد این است که رویکرد بهزیستی در سال اخیر و سال‌های پیش رو، حمایت از کودک و تلاش برای سامان دادن او در خانواده‌ای امن و مطمئن است. به همین دلیل همکاران ما پس از تشخیص سلامت بودن خانواده نهایت همکاری را با متقضیان فرزندخواندگی دارند.» مرتضوی در خصوص شرایط سنی کودکان گفت: «از نوزاد چند ماهه تا کودک ۱۰ ساله در بین متقاضیان وجود دارد. در این رابطه، شرایط سنی متقاضیان فرزندخواندگی برای گرفتن تأییدیه سازمان مهم است. به عنوان مثال، متقاضیانی را داریم که بالای ۵۰ سال سن دارند، کودک ۲ ساله‌ای را آورده و تقاضای فرزندخواندگی دارند، ما این اجازه را صادر نمی‌کنیم؛ چون می دانیم افرادی در این سن، امکان نگهداری از یک کودک دو ساله و بزرگ کردن او را ندارند.» مرتضوی در خصوص سهولت خرید کودک از منظر مردم گفت: «در پرونده‌های روال، گاهی به دلایل مختلف صلاحیت خانواده برای واگذاری فرزند تأیید نمی‌شود یا نمی‌توانیم به دلیل محدودیت سنی کودک مورد نظر متقاضی را در اختیارش قرار دهیم. در پاسخ مخالفت ما می‌گویند: خب ندهید! می‌رویم یکی می‌خریم با هر سنی که دل‌مان بخواهد! یعنی دسترسی به خرید کودک تا این اندازه آسان است. که البته با توجه به شدت گرفتن اعتیاد زنان در سال‌های اخیر جای تعجب ندارد.»

می‌آیند با یک سناریوی تکراری

فاطمه مرتضوی در ابتدای ورود خانواده‌ها به بهزیستی برای فرزندخواندگی در قالب پرونده‌های غیر روال نوزادان و کودکانی که فروخته شده‌اند اشاره کرد و گفت: «زن و مرد در حالی که نوزاد یا کودکی را به همراه دارند به ما مراجعه می‌کنند و تقاضای فرزندخواندگی دارند. وقتی از آن ها می پرسیم که بچه را از کجا آورده‌اید؟ همیشه یک سناریوی تکراری وجود دارد و در پاسخ می‌گویند که کنار مسجد پیدایش کردیم، یا توی پارک، کنار خیابان و مکان‌های از این دست. در حالی که پرواضح است این ادعا نمی‌تواند حقیقت داشته باشد. مشخص است که بچه را یا مستقیماً از والدینش خریده‌اند و یا از طریق واسطه‌هایی که به کار فروش کودک مشغول هستند. متقاضیان هیچ‌گاه عنوان نمی‌کنند که نوزاد یا کودک را از والدینش خریده‌اند زیرا "نفی والد" جرم به حساب می‌آید و هیچ پدری حق فروش بچه‌اش را ندارد. چناچه والدین اقدام به فروش کودک خود کنند، قانون در صورت اطلاع از این موضوع کودک را نزد خانواده بازگردانده و یا تحویل بهزیستی می‌دهد.»

مسیر دشوار فرزندخواندگی و رویکرد حمایتی بهزیستی

مرتضوی در خصوص سازوکار بهزیستی در مواجهه با پرونده‌های غیرروال گفت: «وظیفه‌ی بهزیستی در خصوص پرونده‌های غیرروال و کودکانی که از طریق خرید و فروش به دست خانواده‌ها رسیده‌اند، حمایت از کودک و نوزاد و در نظر گرفتن بهترین شرایط برای اوست. احراز صلاحیت مراجعینی که درخواست فرزندخواندگی دارند، چه در خصوص پرونده‌های روال و چه غیرروال، فرایندی پیچیده، تخصصی و زمان‌بر است. در ابتدا پرونده‌ی خانواده‌ی متقاضی و کودک را به دادگاه معرفی می‌کنیم تا مراحل قانونی‌اش طی شود. در مرحله بعد مددکاران، کارشناسان، پزشکان، روان‌شناسان و روان‌پزشکان سازمان بهزیستی برای تشخیص صلاحیت متقاضیان فرزندخواندگی وارد عمل می‌شوند. ساعت‌ها جلسه‌ی مشاوره با متقاضی و کودک با هدف تأیید سلامت روحی، جسمی و روانی، بازدیدهای مکرر مددکار از خانواده‌ی متقاضی، در نظر گرفتن شرایطی مالی و کیفیت زندگی متقاضی، انجام آزمایش‌های ژنتیک و دی‌ان‌ای بخشی از فرایند فرزندخواندگی است که ممکن است بین ۶ ماه تا یک سال به طول انجامد. آنچه در این بررسی‌ها برای ما بسیار مهم و کلیدی است، ارتباط عاطفی کودک با افراد متقاضی فرزندخواندگی است. زیرا خانواده‌ها معمولاً بعد از گذشت چند ماه از ارتباط گرفتن‌شان با کودک یا نوزاد برای گرفتن شناسنامه مراجعه می‌کنند و در این مدت کودک به آن‌ها دلبسته شده است.»

بررسی دقیق کودک و اطمینان از سلامت او

مرتضوی در خصوص سلامتی کودکان و نوزادانی که پرونده‌های غیرروال دارند و از طریق خرید و فروش به دست خانواده‌های متقاضی فرزند می‌رسند گفت: «از آنجا که اغلب کودکان و به ویژه نوزادانی که خرید و فروش می‌شوند از مادران معتاد متولد شده‌اند، قبل از انجام مراحل فرزندخواندگی از طرف سازمان بهزیستی مورد آزمایش‌های متعدد از جمله اعتیاد، آزمایش‌ها و تست‌های هوش، نوار مغز، آزمایش‌های گوارشی و غیره قرار می‌گیرند. آنچه برای ما در بخش‌های مختلف سازمان اهمیت دارد این است که این طیف از کودکان و نوزادانی که با سختی و دشواری‌های زیادی مواجه بوده‌اند، صاحب خانواده شده و این شانس را داشته باشند که بعد از نجات از پاتوق‌ها و محلات پرخطر، در محیطی امن و در پناه والدین بزرگ شوند.»

روایت فروش چند کودک توسط والدین

فروش کودک اشکال مختلفی دارد که در پرتکرارترین شکل آن، والدین کودک درگیر اعتیاد هستند و بارداری را عنوان نوعی کسب و کار با هدف کسب درآمد می‌دانند. این نوزادان قربانیان بارداری‌های نخواسته هستند و مانند کالا خرید و فروش می‌شوند. آن‌چه در این میان اهمیت ندارد، سرنوشت نوزاد است. در این شکل از فروش کودک، از آن‌جا که همه مراحل در منزل و توسط والدین صورت می‌گیرد، از نظارت بهزیستی و بخش پیشگیری نیروی انتظامی خارج است. مؤسسه‌ی مهرآفرین در مواردی که طبق شواهد از نیت والدین برای فروش نوزاد آگاه می‌شود، مداخله کرده و از این کار جلوگیری می‌کند.

هشت سال است که دلم قرار ندارد

هشت سال است که مدرسه‌های مشهد و نیشابور را می‌گردد و به مدیرها و معلم‌ها می‌گوید: «اسم دخترم یلدا بود، شما یلدا را نمی‌شناسید؟ هیچ‌وقت دانش‌آموزتان نبوده؟ آن‌موقع‌ها موهایش طلایی بود. الان را نمی‌دانم.» تنها عکسی که از شش ماهگی یلدا دارد را به آن ها نشان می‌دهد، زل می‌زند توی صورت تک‌تک دختربچه‌های مدرسه که شاید یکی از آن ها یلدا باشد و ناامیدانه از مدرسه بیرون می‌رود. زهرا زن سوم پیرمردی خشن و معتادی است که از دختر متنفر و بیزار است و به امید داشتن فرزند پسر، خانواده‌های فقیر را فریب داده و در ازای مقدار کمی پول، با دخترشان ازدواج می‌کرد. زهرا یک دختر ۶ ساله داشت، وقتی که بچه‌ی دوم به دنیا آمد و معلوم شد که دختر است، شوهر زهرا او را به سختی کتک زد. یلدا شش ماهه بود که پدرش زهرا را با خوراندن قرص بی‌هوش کرد و نوزاد را نیمه شب به قیمت ۵ میلیون تومان به خانواده‌ای که بچه‌دار نمی‌شدند، فروخت. زهرا هرگز نتوانست دخترش را فراموش کند و در تمام این سال‌ها بابت اصرارش به پدر یلدا برای دادن نشانی خانواده‌ی جدید، به سختی کتک خورد. زهرا گریه می‌کند و می‌گوید تا نبینمش دلم قرار نمی‌گیرد.

حراجش کردم! فقط ۵۰۰ هزار تومان

طاهره ۵ شکم زاییده و سه تا از بچه‌هایش را فروخته، چهارمی و پنجمی که دوقلو بودند را هم پیش-فروش کرده بود که مددکار شعبه‌ی مهرآفرین در کرج، مطلع شد و با گرفتن حکم قضایی، دو نوزاد را از طاهره گرفت و تحویل بهزیستی داد. خودش ماجرا را این‌طور تعریف می‌کند. «سال‌هاست که اعتیاد دارم و مثل خیلی از زن‌هایی که اعتیاد شدید دارند و هورمون‌های‌شان به هم می‌ریزد، تا ماه چهارم متوجه بارداری‌هایم نمی‌شوم. تازه اگر هم بشوم فرقی نمی‌کند چون نه جرأت سقط کردن دارم و نه امکانش را. شوهرم مثل من مصرف‌کننده و کارتن‌خواب است. او برای بچه‌ها مشتری پیدا می‌کند. من و شوهرم فکر کردیم که بچه‌های مان را بفروشیم این‌جوری برای خودشان هم بهتر است. بچه‌ی اولم را ۵۰۰ هزار تومان پیش‌فروش کردم، خمار بودم و ناچار. بچه دوم و سوم را شوهرم فروخت که قیمت‌شان را درست به خاطر ندارم اما بالای ۱۰ میلیون بود. همه‌ی زایمان‌هایم توی همین خانه و این اتاق بود. پول رفتن به بیمارستان را نداشتیم. البته دلیل واقعی‌اش این بود که می‌دانستم بیمارستان بچه را به بهزیستی می‌دهد. زن‌های مثل من کم نیستند.»

انتهای کوچه نامردان

زن و شوهر، هر دو اعتیاد شدید به هروئین و شیشه داشتند. خانه‌شان پاتوق بود و هر روز بین ۲۰ تا ۵۰ زن و مرد توی هم می‌لولیدند و مواد مصرف می‌کردند. این خانه انتهای کوچه‌ای ست که در ورامین به "نامردان" معروف است. کوچه‌ی نامردان، محل تردد و تجمع خطرناک‌ترین خلافکارها، موادفروش‌ها و سارقین است. زرین می‌گوید: دخترش را هیچ‌وقت ندیده و اسمی برایش انتخاب نکرده چون به محض تولد، نوزاد را به یکی از سرکرده‌های خلافکاران وارمین فروخته‌اند. زری نمی‌داند که سرنوشت دخترش به کجا کشیده شد و خریدار چه کسی بود؟ او و شوهرش، خراب تر از آن اند که پاسخ این سؤال‌ها برای‌شان اهمیتی داشته باشد. همسایه ها اما اطمینان دارند که خریدار دختر زرین، خانواده‌های بدون اولاد نبودند. آن ها می‌گویند: دختر زرین را کسانی خریده‌اند که به صورت مخفیانه روسپی، فروشنده‌ی مواد و خلافکار تربیت می‌کنند.
نوزادانی که از مادران معتاد متولد می‌شوند، در صورتی که دوران سم‌زدایی را در بیمارستان سپری نکنند، معتاد می‌مانند و حتی در دوران نوزادی و کودکی مجبور به مصرف مواد هستند. افرادی که این نوزادان را با هدف کسب درآمد و باندسازی می‌خرند، آن ها را با هدف سوءاستفاده‌های مختلف، وابسته به مواد نگه می‌دارند.

گفت‌وگو با اردشیر بهرامی؛ جامعه‌شناس

مرگی آسان برای رهایی از دشواری بی‌پایان زندگی

نگاهی به وضعیت آسیب‌های اجتماعی در دو دهه ی اخیر نشان دهنده رشد نگران‌کننده ی آسیب‌ها، پیچیدگی و تکثر آن هاست. افزایش آمار خشونت‌ها، اعتیاد، روسپی‌گری، قتل، نزاع‌های خیابانی، فروش کودک و افزایش کودکان کار و ... آدمی را به این فکر فرو می برد که گویی جامعه به حال خود رها شده و در سطح حکمرانی برنامه و نقشه راهی برای کنترل آسیب‌های اجتماعی و مقابله با آن ها وجود ندارد. داده‌ها و اطلاعات موجود در خصوص پراکندگی آسیب‌ها و وضعیت شهرهای پرآسیب نیز نشان دهنده زیربنا بودن فقر و محرومیت اجتماعی و تبعیض های ساختاری در شکل‌گیری آسیب‌ها و رشد دامنه آن‌هاست. "اردشیر بهرامی" جامعه شناس و پژوهشگر در گفت‌وگوی زیر نگاهی دارد به نقش سیاست‌گذاری‌ها در شکل‌گیری جامعه‌ای تضعیف شده که بستر مسائل اجتماعی است. تولید و بازتولید مسائل اجتماعی به ویژه ازدیاد فقر و تنگدستی در شیوه های نابخردانه حکمرانی و فقدان برنامه‌ریزی توسعه، از دیگر مسائل مورد توجه اردشیر بهرامی در گفت‌وگوی زیر است.

جامعه‌ی ایران تنها، ناامید و شکننده

اردشیر بهرامی در ابتدا به ویژگی‌های مسائل و آسیب های اجتماعی اشاره کرد و گفت: «سیال بودن یکی از ویژگی‌های مهم آسیب است؛ به این معنا که آسیب‌های اجتماعی، به یک فرد، یک منطقه جغرافیایی و یا یک گروه اجتماعی محدود نمی‌مانند و از فردی به افرد دیگر، از گروهی به گروه دیگر و از منطقه‌ای به منطقه دیگر منتقل می‌شوند. میزان سیالیت آسیب ها در طول سال‌های اخیر و متأثر از افزایش تحرک اجتماعی و تغییرات فرهنگی افزایش یافته. سیالیت آسیب، افزایش دامنه‌ی آن و همچنین، پدیدار شدن آسیب‌های جدید، شرایطی را ایجاد کرده که دانش، رویکرد و روش حکمرانان برای مواجهه و مقابله با آن ناکافی و ناقص است.» وی افزود: «این رویکردها نه تنها کافی به نظر نمی‌آید، که بسیار سطحی و ناتوان از تحلیل و فهم واقعیت‌ها و پیچیدگی آسیب نیز هست. آسیب‌ها را می‌بایست هم در سطح کلان و نهادی و هم در سطح خرد و فردی تبیین کرد. افزایش آسیب‌هایی چون انواع خشونت‌ها، خودکشی، اعتیاد، قتل و ... در برخی مناطق جغرافیایی ایران ریشه در وضعیت اجتماعی طرد شده دارند. سیاست-گذاران اجتماعی اما با رویکردهای فردگرایانه و اغلب پزشکی و روانشناختی به مقابله با مسائل پیچیده ی اجتماعی می‌روند. این در حالی است که دردهای اجتماعی مرتبط با توسعه نیافتگی از جمله بیکاری، فقر و تبعیض و یأس اجتماعی در سطوح کلان و میانه ی جامعه به حال خود رها شده‌اند. بسیاری از گروه‌های اجتماعی سال هاست که امید و تاب‌آوری خود برای داشتن زندگی و معاش آبرومند را از دست داده‌اند. مردم در چند دهه ی اخیر متأثر از سیاست‌گذاری غلط در سطح حکمرانی، شاهد پدیدارشدن ابربحران های اقتصادی (گرانی و تورم) و طبیعی (خشکسالی و سیل)، چپاول منابع طبیعی و تضعیف سرمایه ی اجتماعی بوده‌اند. اجتماعات کوچک محلی به ویژه در مناطق حاشیه ای و محروم، تاب آوری و مدارای اجتماعی خود را از دست داده، و خود را گرفتار ناامیدی، رنج و خشونت معطوف به خود (اعتیاد و خودکشی) و یا معطوف به دیگری (قتل) می‌بینند.»

خانوار به جای خانواده

اردشیر بهرامی در ادامه ی بحث در خصوص علل رشد و گسترش آسیب‌های اجتماعی در سال های اخیر به وضعیت جامعه ی ایرانی، گسست‌های اجتماعی و دگردیسی ساختار خانواده اشاره کرد و گفت: «خانواده و شبکه خویشاوندی به عنوان یکی از مهم‌ترین کانون‌ها و منابع حمایتی فرد، در سال های اخیر تغییرات زیادی را تجربه کرده و در خلال این تغییرات، کارامدی و کارکردهای خود را از دست داده؛ به گونه‌ای که ما در جامعه ی امروز به جای مفهوم و ساختار خانواده با خانوارهای تضعیف شده روبه رو هستیم یعنی سقف‌های سه نفره یا چند نفره. روابط خانوادگی و خویشاوندی در ظاهر وجود دارند اما کارکردهای عاطفی و حمایتی خود را از دست داده‌اند. هنگامی که فردی در خانوار دچار بحران و یا شرایط وخیم روانی می‌شود، نظام خانواده و شبکه خویشاوندی قادر به حمایت از او نیست. در نتیجه فرد بدون دریافت حمایت، دچار استیصال شده و قدرت کنش گری را از دست می‌دهد.»

زندگی ارزش زیستن را از دست داده

بهرامی در ادامه به افزایش چشمگیر مرگ‌های غیرطبیعی از جمله خودکشی، قتل، تصادفات جاده‌ای، مرگ‌های ناشی از مصرف مواد و مشروب و ... اشاره کرد و گفت: «افزایش مرگ‌های غیرطبیعی نشان می‌دهد که افراد مراقب خود و زندگی شان نیستند. فردی که مواد محرک و مخدر مصرف می‌کند، از نتیجه آن آگاه است اما از آنجا که میلی به زندگی ندارد و مفهوم زندگی ارزش ذاتی خود را برای او از دست داده، با مصرف مواد، دست به خودتخریبی می‌زند و به سمت مرگ می‌رود. در خصوص سبک زندگی پرخطر از جمله روابط جنسی محافظت نشده و سایر آسیب‌ها و خطراتی که افراد را تهدید می‌کند هم وضعیت به همین ترتیب است.» وی ادامه داد: «افزایش عجیب آمار اعتیاد و پایین آمدن سن آن، رواج مصرف مواد محرک مانند گل در مدارس، افزایش خودکشی، رشد روسپی‌گری و رواج اشکال نامتعارف روابط جنسی، همه نشان دهنده کاهش پایبندی به ارزش ها و هنجارهای خانوادگی و البته ناامیدی افراد نسبت به بهبود شرایط زندگی در جامعه ای بی آینده است. تضعیف پیوندهای عاطفی و اجتماعی در نظام اجتماعی خانواده - خانوار زمینه ی قوی برای رشد آسیب هاست. بروز و تداوم این وضعیت جامعه ما را به جامعه‌ای ناامن، پرریسک و پرمخاطره بدل کرده است.»

برزخ مهاجران در کلان شهرها

بهرامی در پاسخ به این پرسش که چرا در دهه‌های اخیر جامعه به ورشکستگی فعلی رسیده و بستری شده برای رشد و گسترش آسیب‌های اجتماعی در حاشیه ی شهرها گفت: «جامعه ی ما در سال های اخیر با ابربحران‌های متعددی مواجه بوده و هست. بحران‌های اقتصادی و اقلیمی از جمله خشکسالی‌های پی‌درپی و بحران آب که بستری است برای ورشکستیِ اقتصادهای خُرد خانگی، مهاجرت، رشد حاشیه‌نشینی و بیکاری. حاشیه کلان شهرها به ویژه تهران و مناطقی از جمله قرچک، ملارد، اسلامشهر، پرند و ... از کانون‌های آسیب هستند. این رشد و مرکزیت ریشه در خصلت‌های حاشیه‌نشینی دارد. افرادی که مهاجرت می‌کنند و در حاشیه‌ها ساکن می‌شوند، نمی‌توانند معاشی آبرومند برای خود دست و پا کنند. علاوه بر فقری که دامن‌گیر حاشیه‌نشین‌هاست، این افراد کنش گری اجتماعی نداشته و نمی‌توانند با یکدیگر تعامل داشته باشند. این وضعیت در حالی است که فرد از همه چیز و همه کس به حاشیه رانده شده، منابع حمایتی‌اش از دست داده و تنهایی و درماندگی سرنوشت محتوم اوست. او خود را در برزخی ابدی می‌بیند؛ نه توان برگشتن به زادبومش را دارد و نه توان ماندن در شرایط پیش رو» حال باید پرسید حکمرانان برای مدیریت بحران های اقتصادی و سرنوشت اقلیم خشک دریاچه ها و رودخانه و مرگ زیست بوم چه تدبیر کرده اند؟

خوشه‌های فقر؛ خوشه‌های خشم

بهرامی در خصوص مواجهه‌ی سیاست گذاران با مسئله‌ی محرومیت اقتصادی و اجتماعی گفت: «دولت‌ها توجه لازم را به خوشه های فقر و قربانیان آن در محروم‌ترین مناطق کشور، شهرهای مرزی و محلات فقیرنشین ندارند. نگاهی به آمار آسیب‌های اجتماعی نشان می‌دهد که در هر استان، شهرهایی که در حاشیه‌های مرزی و انزوا قرار دارند، بیش ترین میزان آسیب را دارا هستند. این افراد یعنی مرزنشینان و یا اساساً ساکنین مناطق محروم که دچار انزوا نیز هستند، عملاً از چرخه‌ی فرایندهای اجتماعی و اقتصادی طرد شده‌اند. بنابراین، زندگی در حالت انسداد اجتماعی و تبعیض‌های ساختاری اقتصادی، اجتماعی، آموزشی، فرهنگی به صورت منطقه ای در برخی شهرهای شرقی و شمال شرقی خوزستان، مناطق شرقی ایلام، مناطق غربی لرستان، مناطق شرقی و جنوبی کرمانشاه، مناطق غربی کهگیلویه و بویراحمد و ... آن ها را در حالت نابرابری قرار داده، بالا بودن آمار آسیب‌های اجتماعی در این مناطق تأییدی بر این وجود نابرابری و تبعیض است.» بهرامی افزود: «بحران معنا و هویت را نیز باید به مختصات اجتماعی و فردی گروه‌های آسیب اضافه کرد. چنین فردی که توصیفش مطرح شد، در بازتعریف خود در نسبت با جامعه ناتوان است و می پندارد سهمی از جامعه ندارد و اساساً جزء جامعه به حساب نمی‌آید. هستی و زندگی خود و دیگران برای چنین فردی اساساً بی‌اعتبار تلقی می شود. کسی که احساس می‌کند سهمی از زندگی ندارد، پر می شود از خشم و پرخاش، عصیان، اعتراض و میل به خودویرانگری. خشمی که یا معطوف می‌شود به دیگران و آسیب هایی چون نزاع و درگیری، سرقت و قتل را ایجاد می‌کند یا معطوف به خود و خودکشی، اعتیاد، رفتارهای پرخطر جنسی و ... را رقم می‌زند.»

بی‌توجهی حاکمیت به سرمایه‌های موجود در فقدان منابع حمایتی

بهرامی در ارتباط با رابطه بین سیاست‌گذاری دولت‌ها و رشد آسیب‌های اجتماعی گفت: «دولت‌ها نه تنها برنامه‌ای برای فقرزدایی و محرومیت‌زدایی ندارند که حتی از ظرفیت‌های محلی و بومی نیز برای توسعه و رشد اقتصادی در هر منطقه استفاده نمی‌کنند. به عنوان مثال، استان کهگیلویه و بویراحمد در آسیب‌های مانند خودکشی، مرگ و میرهای غیرطبیعی و قتل دارای رتبه‌ی نخست است. این استان از حیث اقتصادی در زمره‌ی محروم‌ترین استان‌های کشور است؛ در حالی که کهگیلویه و بویراحمد پتانسیل‌های زیادی برای کشاورزی، دامداری و اقتصادهای خرد دارد. وقتی این ظرفیت‌ها توسط دولت وارد مرحله تولید و اشتغال نمی‌شود، نیروهای کارامد و توانمند مهاجرت می‌کنند و کسانی که می‌مانند در شرایط آسیب قرار می‌گیرند تقریباً تمام استان‌های زاگرس‌نشین دارای چنین وضعیتی هستند.» وی ادامه داد: «در استان‌ها و مناطقی که دچار آسیب هستند، منابع تخصصی روانشناسی، درمانی، مددکاری و تسهیل‌گری برای فرد آسیب دیده که به حمایت و کمک نیاز دارد هم وجود ندارد. در همین شرایط است که یک دختر ۱۰ ساله در یاسوج خودکشی می‌کند. این عدم دسترسی البته محدود به مناطق محروم نیست و در خصوص اکثریت افراد جامعه مصداق دارد. بنابراین، دولت نه تنها برای فقرزدایی و توانمندسازی اقدامی نکرده بلکه منابع مداخله‌گری محلی برای کمک به اقشار آسیب را هم تدارک ندیده است.»

حکمرانی نامطلوب

بهرامی ادامه داد: «در جامعه‌ای که بیش از نیمی مردم دچار فقراند، فقر و محرومیتی که حاصل بی‌توجهی به سرمایه های اجتماعی و اقتصادهای بومی است، رشد آسیب ها عجیب و دور از انتظار نیست. استان‌هایی که بالاترین آمار آسیب را دارند، این ظرفیت را دارا هستند که به قطب‌های تولید اقتصادی و یا گردشگری بدل شوند.»

بهرامی در خصوص مسئولیت حاکمیت در رابطه با کیفیت زندگی افراد و جامعه گفت: «حکمرانی مطلوب پنج شاخص دارد: قانون‌مندی، شفافیت، پاسخ‌گویی، جلوگیری از تبعیض و فساد، و نظارت بر اجرای قوانین. در ساختار برنامه ریزی و توسعه ی کشور ما کدام یک از این پنج شاخص وجود دارد؟» وی افزود: «وجود نابرابری‌ها و تبعیض‌های چندگانه به ناامیدی و پرخاشگری جامعه منجر شده، این دو ویژگی زمینه ی جدی پدیداری آسیب‌هاست. فردی که چشم اندازی روشنی از آینده ندارد و در تأمین ملزومات اولیه‌ی زندگی ناتوان است و شبکه های حمایتی خود را نیز از دست داده، به چرخه‌ی آسیب وارد می شود. تداوم فشار او را در یک چندگانه قرار می‌دهد. او یا خودکشی را به عنوان مرگی آسان برای رهایی از دشواری زندگی انتخاب می‌کند، یا دست به خودکشی تدریجی می زند و به سمت اعتیاد می‌رود و برای گذران زندگی به بزهکاری روی می‌آورد.»

گفت‌وگو با فاطمه دانشور؛ مدیر عامل مؤسسه نیکوکاری مهرآفرین

نجات بیش از ۶۰۰ کودک و نوزاد در معرض فروش توسط مؤسسه‌ی مهرآفرین

با جنازه‌ی نوزادان مرده گدایی می‌کردند!

یکی از مهم‌ترین و ثمربخش‌ترین فعالیت‌های مؤسسه‌ی مهرآفرین از ابتدا تا به الان، نجات کودکان در معرض فروش از دست باندهای خرید و فروش کودک و نوزاد بوده است. مؤسسه مهرآفرین به‌ویژه در اوایل دهه ۹۰ با ممانعت از فروش نوزادان و حمایت از مادرانی که به دلیل فقر تصمیم به فروش کودکان و نوزادان خود داشتند، موفق به نجات بیش از ۶۰۰ کودک از چرخه آسیبِ فروش کودکان شد. "فاطمه دانشور" مدیرعامل مهرآفرین در گفت‌وگوی زیر، ضمن اشاره به روایت‌های تکان‌دهنده و هولناک از سرنوشت کودکان و نوزادانی که به فروش رفته‌اند، به مداخلات مؤثر مؤسسه‌ی مهرآفرین در نجات این کودکان و نوزادان می‌پردازد.

دخترشان را فروخته بود ۶۰ هزارتومان!

دانشور در ابتدا به اولین تجربه‌ی مهرآفرین در مواجهه‌ی با فروش کودک اشاره کرد و گفت: «اوایل دهه‌ی ۸۰ بود و مهرآفرین تازه آغاز به کار کرده بود. یک روز خانمی آمد که از ته دل ضجه‌های دلخراش می‌زد و به شدت گریه می‌کرد. او به ما گفت که شوهرش دو دختر ۹ و ۱۲ ساله‌اش را به قیمت ۶۰ هزار تومان برای هر کدام فروخته. ما پیگیری کردیم و توانستیم بعد از مدتی آن ها را پیدا کنیم. البته هر دو مدت‌ها بین مردهای زیادی دست به دست شده و به کرات مورد تجاوز قرار گرفته بودند؛ به همین دلیل، از حیث جسمی و روحی به شدت بیمار و آسیب‌دیده بودند.»

نوزادی که دو روز از مرگش می‌گذشت!

فاطمه دانشور در ادامه‌ی حساس شدن و تمرکز مهرآفرین بر مسئله‌ی فروش کودک گفت: «اوایل دهه‌ی ۹۰ به ویژه سال‌های ۹۴ و ۹۵، مهرآفرین مسئله‌ی تکدی‌گری به وسیله نوزادان و کودکان را پیگیری کرد و به موارد و مشاهدات تکان‌دهنده‌ای رسید. به عنوان مثال، زنی را دیدیم که با جنازه‌ی نوزادی شیرخوار گدایی می‌کرد. او را وادار به صحبت کردیم و برای‌مان توضیح داد که "این نوزاد دو روز پیش مرده! چند روز پیش او را خریدم ۱۵۰ هزارتومان، آن زمان البته زنده بود." بررسی‌های ما نشان داد که این شیرخوار در اثر غفلت مرده، از نایلون زباله به جای پوشک استفاده کرده بودند، نایلونی که چند روز بود حتی عوض هم نشده بود و بدن نوزاد کاملاً سوخته بود. پوشک شدن با پلاستیک زباله در خصوص همه‌ی نوزادان خرید و فروش شده انجام می‌شد. مددکاران مهرآفرین از طریق این متکدی، با محلاتی که در روزهای خاصی محل فروش کودک و نوزاد بودند، آشنا شدند.»

بچه‌های‌شان را مثل برده برای فروش گذاشته بودند

دانشور افزود: «در سال‌های اخیر مداخلات نیروهای انتظامی و پلیس، از شدت فعالیت این محلات کاسته اما در سال‌های ۹۴ و ۹۵ به عنوان مثال، محله "اوراقچی‌ها" در فروش کودک رونق زیادی داشت و والدین و به ویژه مادرهای معتاد بچه‌های‌شان را برای فروش می‌آوردند. خانه‌هایی هم وجود داشت که محل تجمع نوزادان و کودکان فروشی بود و خریداران روزهای چهارشنبه برای خرید مراجعه می‌کردند. ما در خلال پیگیری‌های‌مان در همین محله، دختر بچه‌ی سه ساله‌ای را دیدیم که توی چشم‌هایش آهک ریخته بودند! با این هدف که کودک کور شود و حین گدایی، درآمد بیش‌تری را نصیب متکدی کند. این کودک با قیمت ۲۵۰ هزارتومان به فروش رفته بود. ما این مورد را به بهزیستی ارجاع دادیم و بهزیستی بچه را گرفت.»

نوزادی که فجیع کشته شد!

فاطمه دانشور در خصوص مداخله مهرآفرین در سطح نهادهای دولتی برای ممانعت از فروش کودکان گفت: «وضعیت را که به این اندازه وخیم دیدم، مکاتباتم را با نهادهای دولتی از جمله ریاست جمهوری و وزیر بهداشت وقت آغاز کردم. از همان ابتدا یک هدف مشخص را دنبال می‌کردم. در آن سال‌ها به دلیل اعمال سیاست‌های افزایش جمعیت، زایمان در بیمارستان‌ها رایگان بود و من از زبان زن‌هایی که بچه‌های‌شان را می‌فروختند شنیده بودم که در بیمارستان‌ها مثلاً بیمارستان "مهدیه" یا "اکبرآبادی" زایمان می‌کنند. همان ایام بود که حادثه‌ای تلخ و شوک‌آور رخ داد و رسانه‌ای شد. مادر معتادی که کارتن‌خواب هم بود، در بیمارستان نوزادش را به دنیا آورد و اعلام کرد که قادر به نگهداری از بچه‌اش نیست و خواهش کرد که او را نگه دارند، کارکنان بیمارستان قبول نکردند و چند روز بعد زن، نوزادش را با چاقوی میوه‌خوری تکه تکه کرد.»

واگنی جدید در قطار مهرآفرین

دانشور در ادامه به مداخله مهرآفرین در رابطه با سرنوشت نوزادان و کودکان بدسرپرست اشاره کرد و گفت: «سرنوشت نوزادی که به دست مادرش کشته شد، حساسیت من برای نجات نوزادان و کودکانِ در شرایط او را بیش‌تر کرد. نمی‌توانستم منتظر پاسخ مکاتباتم با سازمان‌های دولتی بمانم و این را هم می‌دانستم که مداخلات دولتی ممکن است سال‌ها به طول بینجامد. بنابراین، تصمیم گرفتم به قطار در حال حرکت مهرآفرین واگن دیگری اضافه کنم و این‌طور شد که تعدادی مددکار جدید با هدف مداخله در وضعیت مادران کارتن‌خواب، دختران فراری و زنان بی‌خانمان استخدام شدند. بنا به تجربه می‌دانستیم که زنان متعلق به این گروه‌ها، هرساله تجربه‌ی بارداری دارند و چون اغلب نوزادان، حاصل رابطه‌ی تجاوز و خارج از نکاح هستند، مادران مهر چندانی نسبت به آن‌ها نداشته و بچه‌های‌شان را می‌فروشند. در فرایند خرید هم از آن‌جا که این نوزادان با اعتیاد و اچ‌ای‌وی متولد می‌شدند، خانواده‌ها خریدارشان نبودند و متکدیان با رقم‌های بسیار پایین آن‌ها را می‌خریدند.»

۱۵۰۰ زن معتاد و تن‌فروش و تلاش برای صدور بخش‌نامه طلایی

فاطمه دانشور در ادامه به تلاش مؤسسه‌ی مهرآفرین در راستای جلب مشارکت سازمان‌های دولتی اشاره کرد و گفت: «پیگیری‌های ما سرانجام نتیجه داد و وزیر بهداشت وقت نسبت به مسئله حساس شد. ایشان ضمن پاسخ به مکاتبات ما در خصوص فروش کودکان و نوزادان، از من خواست که مستنداتم را ارائه دهم. مددکارهای مهرآفرین و خود من که پای به پای آن‌ها حضور داشتم، با بررسی‌های دقیق متوجه شدیم که در محلات پرخطر تهران نزدیک به ۱۵۰۰ زن روسپی و معتاد زندگی می‌کنند که هر ساله باردار می‌شوند و بچه‌های‌شان را می‌فروشند. از این تعداد، ۵۰۰ نفر شرایط بسیار پرخطری داشتند. اطلاع از عمق فاجعه به تشکیل ستاد کاهش آسیب در وزارتخانه منجر شد. من به نمایندگی از مهرآفرین در جلسات این ستاد حضور داشتم و با ارائه‌ی گزارش‌های دقیق و تکان‌دهنده تلاش می‌کردم که نهادهای دولتی را برای اتخاذ راه‌حل قانع کنم. اعضای این ستاد متشکل بودند از نماینده‌ی بهزیستی، قوه قضاییه، اطلاعات، نیروی انتظامی و ... بعد از ماه‌ها تلاش، بخش‌نامه‌ای صادر شد که سال‌ها به دنبالش بودیم. این بخش‌نامه، بیمارستان‌ها را مکلف می‌کرد، نوزادانی که معتاد به دنیا می‌آیند را قبل از ترخیص حتما سم‌زدایی کنند. بر اساس بخش دوم بخش‌نامه، مددکارها و کادر بیمارستان ملزم شدند نوزادان در معرض خطر که از مادران معتاد، کارتن‌خواب و بی‌خانمان متولد می‌شدند را به بهزیستی ارجاع داده و مادر را برای دریافت خدمات کاهش آسیب و نجات از شرایط فعلی، به مهرآفرین معرفی کنند.»

در پناه مهرآفرین

دانشور ادامه داد: «مشکلی که وجود داشت این بود که بهزیستی این بچه‌ها را به سرعت ترخیص می‌کرد و این مهرآفرین بود که آن‌ها را تحویل می‌گرفت و مانع فروش‌شان می‌شد. یعنی با دادن شیر خشک، پوشک، ارزاق، لباس، کمک نقدی و ... به مادر و تلاش برای ترک اعتیاد او، نوزادان و کودک را از خطر فروش نجات می‌داد. این رویه حمایتی تا به الان هم ادامه دارد و بیمارستان‌های مختلف نوزادان در معرض خطر را به مهرآفرین معرفی می‌کنند. تلاش‌های مهرآفرین و عملیاتی شدن آن بخش‌نامه‌ی طلایی سبب شد که در همان سال‌ها یعنی از ۹۴ تا ۹۷ شاهد کاهش حدود ۷۰ درصدی گزارش‌های فروش کودک باشیم. مؤسسه‌ی مهرآفرین در تمام محلات پرخطر شناخته شده است، مادرها و مردم می‌دانند که اگر کودک یا نوزادی در معرض خطر باشد می‌توانند با مهرآفرین تماس بگیرند. این حضور و ارائه مستمر خدمات کاهش آسیب از جمله ابزار پیشگیری از بارداری، تزریق واکسن، آموزش خودمراقبتی و مشاوره‌های انگیزشی، تأثیر معناداری بر کاهش فروش نوزادان و کودکان داشت به طوری که در سال ۹۵ نزدیک به ۶۴۳ نوزاد در معرض فروش را به بهزیستی تحویل دادیم که اغلب آن‌ها خوشبختانه به فرزندخواندگی رفتند. تعدادی دیگر را در مهدها و سپس خانه‌های شبانه‌روزی مهر حمایت کردیم و اسکان دادیم. سیاست مؤسسه این است که در هر مرحله از زندگی کودک در مهدها یا خانه‌های مهر، اگر مادر احیا شود و بتواند مسئولیت نگهداری از فرزندش را برعهده بگیرد، کودکش را به آغوش او برمی‌گردانیم اما واقعیت این است که تعداد این مادران انگشت‌شمار است. به ویژه این‌که بسیاری از مادران آسیب در جوانی به علت مصرف بالای مواد فوت می‌کنند یا به دلیل جابه‌جایی مواد حبس ابد می‌خورند و در نهایت، کودک پناهی چون مهرآفرین ندارد. بنا به همین تجربه است که بر ساخت خانه‌های مهر در شهرهای مختلف به عنوان مسیری نجات‌بخش تأکید داریم.»

مهرآفرین در کارگروه ملی مشارکت نهادهای مردمی با قوه قضاییه

مدیرعامل موسسه خیریه مهرآفرین، فاطمه دانشوردر حکمی از طرف کاظم صادقی، مدیر کل مشارکت‌های مردمی و سرمایه اجتماعی قوه قضاییه به عنوان نماینده نهادهای مردمی کشور جهت عضویت در"کارگروه ملی مشارکت نهادهای مردمی با قوه قضاییه" به مدت یک سال منصوب شد.

این کارگروه با حضور معاون پیشگیری از وقوع جرم قوه قضاییه، قائم مقام سازمان بازرسی کل کشور، معاون پیشگیری و حقوق عامه دادستانی کل کشور، معاون سلامت و اصلاح و تربیت سازمان زندان‌ها، مدیر کل معاونت امور بین الملل و حقوق بشر، معاون مراکز شوراهای حل اختلاف دادگستری، مدیرکل پیشگیری‌های مردمی و مشارکت‌های مدنی معاونت پیشگیری از وقوع جرم قوه قضاییه و شش نماینده از نهادهای مردمی تأیید شده کشور برگزار می‌شود که موسسه خیریه مهرآفرین به عنوان یکی از این شش نماینده صاحب کرسی در این کارگروه شد. با تشکیل این کار گروه اقداماتی در جهت حمایت از بازماندگان تحصیل، حمایت از کودکان، زنان، نوجوانان، ناتوانان جسمی و ذهنی، شناسایی افراد در معرض خطر و بزهکار تسهیل خواهد شد.

بچه‌های مهرآفرین در کنسرت اشوان

کودکان تحت حمایت شعبه تبریز مهرآفرین به دعوت یکی از یاوران به کنسرت اشوان رفتند.

تعداد ۲۵ کودک مهرآفرین با هزینه یاور موسسه، در کنسرت اشوان، خواننده جوان کشورمان در شهر تبریز شرکت کردند و لحظات شادی را در کنار یکدیگر گذراندند.

این کودکان که تا به حال تجربه حضور در کنسرت را نداشتند، از اولین حضور خود در این رویداد هنری بسیار لذت بردند. بچه‌ها در طول کنسرت با همخوانی آهنگ‌ها و تشویق‌های پرشور خود، حال و هوایی به یاد ماندنی در سالن اجرا ایجاد کرده بودند.

همچنین بعد از پایان کنسرت از کودکان با ساندویچ پذیرایی شد.

جشن تولد کودکان متولد دی ماه در شعبه مشهد

در این جشن ۳۵ کودک دی ماهی ۴ تا ۱۳ سال حضور داشتند و ضمن فوت کردن شمع کیک تولدشان، هدایایی از جمله دفتر نقاشی، مداد رنگی ۱۲ رنگ، خمیر اسلایم و کتاب رنگ آمیزی از طرف یاوران شعبه مشهد دریافت کردند. همچنین از کودکان با ساندویچ، کیک و انواع خوراکی‌ها پذیرایی شد.

بسیاری از کودکانی که در این جشن حضور داشتند تا به حال جشن تولدی برای‌شان گرفته نشده بود؛ همچنین بسیاری از آن‌ها از داشتن خانواده منسجمی که توان برگزاری یک جشن کوچک خانوادگی را داشته باشد محرومند. هدف از برگزاری این جشن توسط شعبه مشهد مهرآفرین با حمایت یاوران، انتقال احساس ارزشمندی به این کودکان و ثبت خاطراتی شاد در ذهن آن‌ها بود.

نمایشگاه مهربانی برای مددجویان مهرآفرین

"نمایشگاه مهربانی" با هدف عرضه‌ی مستقیم پوشاک و لوازم اهدایی یاوران موسسه خیریه مهرآفرین به مددجویان موسسه برگزار شد.

در این نمایشگاه ده‌ها دست پوشاک اهدا شده توسط یاوران موسسه، در ساختمان مرکزی مهرآفرین به تفکیک در رگال‌های مختلف چیده شد و گروه‌های مختلف مددجویان که توسط مددکاران اجتماعی با تماس تلفنی به این نمایشگاه دعوت شده بودند، از این لباس‌ها دیدن کردند و لباس‌های مورد پسند خود را انتخاب و دریافت کردند. در کنار پوشاک اتاقی نیز به اسباب‌بازی‌های اهدایی اختصاص داشت که کودکان تحت حمایت مهرآفرین عروسک و اسباب‌بازی‌های مورد علاقه خود را از میان آن‌ها انتخاب و به عنوان هدیه دریافت کردند.

همچنین آلبومی از لوازم خانگی چوبی اهدا شده توسط یاوران به خانواده‌های تحت حمایت نشان داده می‌شد تا از میان وسایلی همچون تخت، کمد لباس، میز تحریر، صندلی، مبل و کتابخانه اقلام مورد نیاز خود را انتخاب کنند و در اسرع وقت برای آن‌ها ارسال شود.

تا کنون حدود ۵۰۰ مددجو از این نمایشگاه بازدید کرده و پوشاک و اسباب‌بازی و لوازم خانگی دریافت کرده‌اند.

تأمین محصولات بهداشت فردی توسط آرکا شیمی

برای پاکیزگی فرشته‌های خانه‌های مهرآفرین

مسئولیت اجتماعی، در یک تعریف مجموعه وظایف و تعهداتی است که سازمان بایستی در جهت حفظ و مراقبت و کمک به جامعه‌ای که در آن فعالیت می‌کند، انجام دهد. مسئولیت اجتماعی یک تعهد مداوم صاحبان صنعت، تجارت و دولت است که آن‌ها را ملزم به رعایت اصول اخلاقی و توسعه اقتصادی همزمان با ارتقاء سطح زندگی نیروی کار و خانواده آنها در جامعه در سطح گسترده می‌نماید. امروزه سازمان‌ها و شرکت‌ها تأثیر عمده‌ای بر سیستم اجتماعی دارند. لذا فعالیت آن‌ها باید به گونه‌ای باشد که اثرات مثبت حاصل از فعالیت خود را به حداکثر و اثرات منفی حاصل از فعالیت خود را به حداقل برسانند. در این راستا این بار شرکت آرکاشیمی برای ادای بخشی از مسئولیت اجتماعی خود مؤسسه مهرآفرین را انتخاب کرد.

آشنایی مهرآفرین با آرکاشیمی در یکی از رویدادهایی که مدیران‌خودرو برای بچه‌های تحت پوشش برگزار کرد رخ داد. مسئولان شرکت آرکاشیمی که در آن رویداد حضور داشتند درباره‌ی مهرآفرین و نحوه‌ی فعالیت آن کنجکاو شدند و پس از ارتباط با واحد مشارکت‌های اجتماعی و بررسی بسته‌های پیشنهادی نیکوکاری که به آن‌ها ارائه شد، تصمیم گرفتند در راستای ایفای مسئولیت اجتماعی خود همکاری با مهرآفرین را آغاز کنند. شرکت مدیران‌خودرو نیز همچون گذشته در کنار مهرآفرین بود و نقش مهمی را در ایجاد این ارتباط ایفا کرد.

در نهایت شرکت آرکاشیمی در اولین اقدام تعداد ۱۲۰۹عدد شامپو بدن معادل حدودا ۵۳ کارتن، و ۳۸۰ عدد انواع شامپو سر معادل حدودا ۲۰ کارتن از برند پتال فرش PETAL FRESH را برای مصرف کودکان و نوجوانان خانه‌های مهرآفرین به مؤسسه اهدا کرد.

به گفته‌ی سرپرست واحد جذب مشارکت‌های اجتماعی مؤسسه قرار است این همکاری همچنان ادامه داشته باشد.

محصولات برند پتال فرش توسط شرکت آرکا فرا شیمی قشم ارائه می‌شوند. آرکا فرا شیمی قشم از سال ۱۳۹۹ در قالب شرکت تولیدی و بازرگانی شروع به کار کرده و توانسته در زمینه‌ی تولید محصولات پوست و مو در ایران با بهره‌گیری از فرمول‌های به‌روز ساخت شامپو و کرم و همچنین پرسنل با تجربه و دانش فنی و علمی در بازار ایران وارد گردد.

ارائه‌ی آخرین دستاوردهای علمی، تحقیقاتی و صنعتی، ایجاد ارتباط پژوهش و تحقیقات علمی با جریان روز صنعت، حمایت از صنایع تولیدی داخلی و گسترش بازار، افزایش فرصت‌های صادراتی، ایجاد فضای رسانه‌ای و تبلیغاتی مناسب جهت معرفی برندها و محصولات نوین و فرهنگ‌سازی و آشنایی با راهکارهای مقابله با کالاهای تقلبی، غیرمجاز و قاچاق از جمله مهمترین رویکردهای شرکت آرکا فرا شیمی قشم است.

این شرکت همچنین موفق شده با پشتوانه دانش فنی و مواد اولیه مرغوب وارداتی و داخلی، چندین برند تخصصی بهداشتی پوست و مو را روانه بازار کند و امید است با تلاش و پشتکار در این صنعت محصولات جدید و به روز دنیا را به مردم ایران و جهان ارائه نماید.

برای ساخت محصولات پتال فرش از مواد اولیه طبیعی و زیبایی موجود در طبیعت استفاده می‌شود.

محصولات پتال فرش دارای خواص دارویی گیاهان ارگانیک برای پاکسازی و تغذیه پوست و مو بدون استفاده از مواد شیمیایی هستند. PETAL FRESH تنها از مواد اولیه فاقد پارابن برای تولید محصولات خود استفاده می‌کند و به زمین و طبیعت بسیار وفادار است؛ به همین دلیل محصولات این برند هرگز روی حیوانات آزمایش نمی‌شوند. با توجه به گیاهی بودن و عدم استفاده از مواد شیمیایی این برند کاملا مناسب برای استفاده کودکان و نوجوانان است و از این پس کودکان و نوجوانان مهرآفرین در خانه‌ها از محصولاتی سازگارتر با طبیعت برای بهداشت شخصی خود استفاده می‌کنند.

مجموعه پتال فرش شامل لوسیون‌های بدن و انواع پاک‌کننده، محصولات مراقبت از پوست و ضد پیری، محصولات مخصوص حمام، انواع شامپو، روغن ماساژ و محصولات مراقبت از مو است .

در پناه دست‌های کوچکت

این بار مهربانی را از کودکان آموختیم

برگزاری بازارها و بازارچه‌های کوچک و اختصاص عواید آن به امور خیر، یکی از معمول‌ترین شیوه‌های خیرین برای کمک به افراد نیازمندِ حمایت است. مؤسسه ی مهرآفرین در اواسط اسفند سال جاری، این امکان را یافت که در دو بازارچه‌ای که خیرین با هدف کمک به کودکان تحت حمایت مهرآفرین برپا کرده بودند، شرکت کند. مهدکودک "کیدتوپیا" واقع در ولنجک و "مجتمع آموزشی دخترانه حضرت معصومه (س)" در سعادت آباد، برگزارکنندگان بازارچه‌های خیریه‌ای بودند که عواید فروش محصولات موجود، به مهرآفرین اختصاص یافت. ویژگی خاص این دو بازارچه، میزبانی و مشارکت کودکان و نوجوانان در امر خیر بود.

در فرایند آموزش و جامعه‌پذیری است که افراد چگونه زیستن را می‌آموزند و یاد می‌گیرند که چطور انسان‌های مسئولیت‌پذیر و شهروندان بهتری باشند. تربیت و پرورش انسان های نوع‌دوست و مسئول در برابر جامعه، ضرورتی است که می‌بایست از کودکی به افراد آموخته شود. مهربان بودن و کمک به دیگران از جمله بهترین و بارزترین صفات انسانی است که مهدکودک "کیدتوپیا" و والدین کودکان سعی داشتند با کمک برپایی بازارچه خیریه و خرید کودکان از غرفه‌های آن، به آن‌ها بیاموزند. در این بازارچه، برندهایی مانند "شیرینی پراگ" و "رستوران دست" هم مشارکت داشته و با آوردن شیرینی و غذا برای فروش، مسئولیت اجتماعی خود را انجام دادند. محصولاتی که در این بازارچه به فروش رفت، علاوه بر شیرینی‌های "پراگ" و غذاهای رستوران "دست"، شامل کالاها و محصولاتی بود که توسط والدین بچه‌ها فراهم شده بود؛ از جمله لوازم‌التحریر، اسباب‌بازی، تابلوفرش‌های کوچک، پادری‌های بچگانه و خوراکی‌های مختلف. در خلال فعالیت بازارچه مهدکودک "کیدتوپیا"، کودکان آموختند که در تهران و شهرهای مختلف ایران، بچه‌هایی شبیه آن‌ها و در سن و سال آن‌ها زندگی می‌کنند که قادر نیستند لباس و اسباب‌بازی بخرند، وقتی مریض می‌شوند نمی‌توانند به دکتر بروند و بسیاری از آن‌ها حتی مدرسه نرفته‌اند چون پول خرید کتاب و دفتر نداشته‌اند.

بچه‌ها از غرفه‌های مختلف بازارچه خرید می‌کردند و می‌خواستند که پول خریدشان برسد به دست کودکانی که به کمک نیاز دارند. آن‌ها از والدین‌شان درخواست می‌کردند که غذاها و شیرینی‌های بیش‌تری بخرند تا کودکان بیش‌تری بتوانند برای عیدشان لباس نو بخرند.

پیوند خواهرانه

مجتمع آموزشی دخترانه ی حضرت معصومه(س) نیز با هدف اشاعه و آموزش فرهنگ نیکوکاری به کودکان و نوجوانان، اقدام به برگزاری بازارچه ی خیریه در حیاط مدرسه و همراه با سفره هفت‌سین و آیین نوروز کرد. در این بازارچه، دانش‌آموزان و والدین آن‌ها محصولاتی اعم از غذاها و نوشیدنی‌های مختلف، اکسسوری‌های متنوع، لوازم‌التحریر و ... را در چند غرفه برای فروش در معرض دید بازدیدکنندگان قرار دادند. غرفه ی مهرآفرین نیز سعی داشت بازدیدکنندگان را با فعالیت‌های مؤسسه و گروه هدف آن آشنا کند. دانش‌آموزان و به ویژه دختران نوجوان مشتاقانه سعی در بالابردن عواید حاصل از فروش برای کمک به خواهران‌شان داشتند و در توضیح این دغدغه می‌گفتند که دختران هم‌سن و سال آن‌ها که به دلیل فقر و نداری والدین‌شان در رنج و محرومیت هستند، خواهران‌شان به حساب می‌آیند و آن‌ها نمی‌توانند نسبت به خواهران خود بی‌تفاوت باشند.

مؤسسه مهرآفرین، ضمن سپاس از مهدکودک "کیدتوپیا" و "مجتمع آموزشی دخترانه حضرت معصومه(س)" به وجود آمدن دغدغه ی نیکوکاری در بین والدین و برخی از مراکز آموزشی کشور را یکی از مهم‌ترین پدیده‌های اجتماعی مثبت در کشورمان می‌داند و آماده است تا در این زمینه مشارکت فعال با مراکز آموزشی و فرهنگی کشور داشته باشد.

تاریخچه‌ی مؤسسات خیریه در ایران

اهمیت مادری و تأسیس خیریه‌های شخصی و دولتی

بخش سوم

اهمیت مادر و کودک در اندیشه دولت ـ ملت رضاشاه، به تأسیس خیریه‌های دولتی با هدف فقرزدایی و حمایت از بنیان خانواده منجر شد. علاوه بر خیریه‌های دولتی، بسیاری از تجار وسرمایه‌داران اقدام به تأسیس خیریه‌های شخصی با هدف حمایت از فقرا و به ویژه مادران و نوزادان کردند. نوشتار زیر به تعدادی از این خیریه‌ها که از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ تأسیس شدند، اشاره دارد.

تأسیس جمعیت "نسوان شیر و خورشید" تأثیر بسزایی در پیشبرد سیاست حمایت از فقرا و محرومان اجتماعی داشت. اعضای هیئت مدیره این جمعیت در سال ۱۳۱۷ عبارت بودند از: فروغ ظفر بختیاری، ایران تیمورتاش، گیلان افخمی، عفت سمیعیان، همدم افشار و فرحانگیز مشکین. در کنار تأسیس پرورشگاه، ایجاد مطب‌های مجانی برای ایتام و فقرا و تأسیس مریض‌خانه‌های اطفال از جمله مهم‌ترین فعالیت‌های جمعیت شیر و خورشید نسوان بود. علاوه بر تهران، مؤسسات خیریه در بعضی از کلان-شهرها نیز تأسیس می‌شد. به‌عنوان مثال، بیمارستان پهلوی در تبریز با کمک مردم و فرماندهان لشکر شمال غرب، و با هدف کمک و درمان فقرا تأسیس شد و در حوادثی مانند زلزله‌ی سلماس اقدامات مؤثری انجام داد. این بیمارستان به تدریج توسعه یافت و در سال ۱۳۰۸ مریض‌خانه‌ی زنان را به مجموعه‌ی خود اضافه کرد. در سال ۱۳۰۹ شعبه‌ی قابلگی و در سال ۱۳۱۰ آزمایشگاه، و بخش‌های کحالی (چشم‌پزشکی) و دندان‌سازی نیز به این مجموعه‌ی درمانی اضافه شدند.

در سال‌های پایانی حکومت رضاشاه به‌ویژه سال‌های ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ رشد مؤسساتی که خدمات بهداشتی را به‌ویژه به کودکان ارائه می‌داد افزایش یافت و این رشد به استخدام زنان در شبکه‌ی بهداشت کشور کمک کرد. به‌عنوان مثال "بنگاه بهداشت کودکان" زیر نظر بهداری و به ریاست دکتر نفیسی در تهران و چند شهر دیگر تأسیس شد که به کودکان بی‌سرپرست و خانواده‌های فقیر خدمات رایگان می‌داد. در همین سال مؤسسه‌ای با عنوان "بنگاه مقدماتی صغار" توسط دادگستری و با همکاری اوقاف تأسیس شد. این مؤسسه در واقع خانه‌ای بزرگ بود که سرپرستی اطفال بی‌سرپرست و رهاشده را بر عهده داشت و اداره آن با یتیم‌خانه‌ها تا حدی متفاوت بود و روش‌های جدیدتری را به کار می‌بست. (روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۰/۱/۴: ۱)

در سال ۱۳۱۹ نیز "بنگاه حمایت از مادران و نوزادان بینوا" به ریاست فوزیه پهلوی و با مطالعه در سازمان‌های مشابه در کشورهای ایتالیا، بلژیک، انگلستان و مجارستان تأسیس شد. این بنگاه ملی بود و هزینه‌ی آن از طرف خیرین و مقداری کمک سالانه از طرف دولت تأمین می‌شد. عمده‌ی فعالیت و خدمات این بنگاه به فقرا در فصل زمستان ارائه می‌شد زیرا در فصول سرما تعداد فقرا و بی‌خانمان‌ها افزایش می‌یافت. در سال ۱۳۱۹ بیش از هزار خانوار از کمک‌های این بنگاه به‌ویژه برای تهیه‌ی غذا و لباس بهره‌مند شدند. بنگاه همچنین در حدود ۲۰۰۰ دست لباس بین دانش‌آموزان بی‌بضاعت توزیع و برای کمک به زنان باردار نیز چند زایشگاه و درمانگاه در نقاط مختلف شهر تهران تأسیس کرد.

تأسیس شیرخوارگاه و کودکستان برای نوزادان و کودکان بی‌سرپرست در سال ۱۳۲۰ و توزیع بروشورها و کتابچه‌های آموزشی در زمینه پزشکی و بهداشت عمومی، آموزش بچه‌داری و مراقبت‌های بارداری در بین مردم از دیگر اقدامات دولت در حمایت از محرومان اجتماعی بود. (ایران امروز، شماره ۳، خرداد ۱۳۲۰ص۲۷)

بنگاه حمایت از مادران و نوزادان، هر چند ماه یک بار مراسمی با عنوان "گاردن پارتی" در یکی از باغ‌های بزرگ اطراف تهران ترتیب می‌داد. در این جشن، کارکنان بنگاه و خانواده‌های کودکان ـ در صورتی که خانواده داشتند شرکت می‌کردند. انواع وسایل بازی در این محل نصب می‌شد و مسابقات و سرگرمی‌هایی توسط گروه‌های نمایش و موسیقی به اجرا درمی‌آمد.

"پرورشگاه یتیمان" مؤسسه‌ی خیریه دیگری بود که با همت فردی به نام "امینی زند" و با کمک های جمع‌آوری شده توسط او در سال ۱۳۱۹ تأسیس شد. مخارج ماهیانه‌ی این مؤسسه ۴۸۰۰ ریال بود که ۲۸۰۰ ریال آن از طریق شهرداری تأمین می‌شد و مابقی کمک ها مردمی بود. این پرورشگاه ۱۲۵ کودک بی‌سرپرست را سرپرستی می‌کرد و به مدرسه و کلاس‌های آموزش صنایع دستی، قلاب‌دوزی، سکه‌دوزی و قلم‌زنی می‌فرستاد. (ساکما، ۲۹۱۱۴۹۵)

در همین سال یک زایشگاه ۲۲ تختخوابی توسط "محمد کازرونی" کارخانه‌دار تولید پارچه ساخته شد. تأمین مخارج ماهیانه‌ی زایشگاه نیز

بر عهده‌ی او بود. "آقای اشرافی" یکی دیگر از تجار اصفهان نیز ۷۵۰،۰۰۰ ریال در اختیار بلدیه‌ی اصفهان قرار داد تا برای دختران بی‌سرپرست، یتیم‌خانه‌ای بسازد. در رضاییه نیز یک پرورشگاه ایتام با ظرفیت نگهداری ۱۰۰ کودک در سال ۱۳۱۷ تأسیس شده بود که تعدادی پرستار و دایه داشت. (اطلاعات، ۱۳۱۷/۱۲/۱۲: ۲)

"بنگاه مادران و کودکان" مؤسسه‌ی دیگری بود که توسط خاندان سلطنتی و با حمایت و سرپرستی ملکه فوزیه در سال ۱۳۱۹ـ۱۳۲۰ تأسیس شد. این خیریه، ضمن حمایت ویژه از مادران و زنان بی‌بضاعت و باردار، خانواده‌های فقیر را نیز تحت پوشش داشت. بخش عمده‌ی هزینه‌های بنگاه از محل اعانات به‌ویژه کمک‌های سرمایه‌داران تأمین می‌شد. زنان وابسته به خانواده‌ی سلطنتی و نزدیکان دربار در اداره‌ی بنگاه حضور فعال داشتند. در اساس‌نامه خیریه، بر اهمیت مادر و کودک به‌عنوان دو رکن اساسی رشد حیات اجتماعی و ساخت جامعه‌ی مترقی تأکید شده بود. دکتر شفیق طی یادداشتی در روزنامه‌ی اطلاعات گزارشی از عملکرد ۵ ماهه این بنیاد در سال ۱۳۲۰ به شرح زیر ارائه داد:

اهدای لوازم و وسایل زندگی از قبیل پوشاک، پتو و لحاف و همچنین سبد غذایی به هزار خانوار که از طرف شهربانی شناسایی و معرفی شده بودند، اهدای لباس عید به ۲۲۰۰ دانش‌آموز بی‌بضاعتی که از طرف وزارت فرهنگ معرفی شده بودند، تأسیس کلاس‌های آموزش پرستاری کودک برای داوطلبین دختر بی‌بضاعت و افتتاح یک زایشگاه که به‌صورت رایگان به زنان بی‌بضاعت خدمات ارائه می‌داد. (همان، ش۴۴۸۵، ۱۳۲۰/۱/۴: ۱)

(**برگرفته از رساله دکتری مرضیه حسینی**)

روز جهانی آگاهی از اوتیسم

اوتیسم یک سندروم نیست، یک ویژگی است

ASD (اختلال طیف اوتیسم) یک اختلال رشدی است که توانایی فرد برای برقراری ارتباط و تعامل اجتماعی با دیگران را مختل می‌کند. کسانی که مبتلا به ASD تشخیص داده می‌شوند ممکن است در یادگیری مشکل داشته باشند و حساسیت شدید به احساسات را تجربه کنند. خوشبختانه، تشخیص زودهنگام و مداخله می تواند به افراد دارای طیف اوتیسم کمک کند تا مهارت‌های اجتماعی، ارتباطی و یادگیری خود را بهبود بخشند.

به بهانه روز جهانی اوتیسم مصادف با ۱۴ فروردین ماه سال پیش‌رو به معرفی خیریه‌ها و سازمان‌هایی که در زمینه اوتیسم فعالیت می‌کنند، می‌پردازیم.

روز جهانی آگاهی از اوتیسم روز مهمی است که به گسترش آگاهی در مورد ASD (اختلال طیف اوتیسم) و کمک به مردم برای درک چیستی اوتیسم اختصاص دارد. در روز جهانی آگاهی از اوتیسم، سازمان ملل متحد کشورهای عضو خود (و سایر سازمان‌ها) را تشویق و از آن ها دعوت می‌کند تا ابتکاراتی را برای افزایش آگاهی عمومی در مورد اوتیسم در تمام سطوح جامعه ایجاد کنند. امسال نیز در روز ۲ آوریل ۲۰۲۴ سمپوزیومی با حضور کارشناسان برجسته در تحقیقات اوتیسم و توسعه‌ی پایدار، که داستان های موفقیت و تلاش های آینده را برجسته می کند، برگزار می‌شود. همچنین کارگاه‌های مبتنی بر اهداف توسعه‌ی پایدار (SDG) به ادغام آگاهی از اوتیسم و اهداف SDG می‌پردازند.

سازمان تحقیقات اوتیسم (OAR)

(OAR) در تلاش است تا از علم برای رسیدگی به نگرانی‌های اجتماعی، آموزشی و درمانی مدافعان خود، متخصصان اوتیسم و مراقبان استفاده کند. این مؤسسه‌ی مستقر در ویرجینیا منابع آموزشی را برای خواهر و برادر، والدین و مربیان فراهم می‌کند. همچنین از افراد دارای طیف اوتیسم از طریق بورسیه‌های دانشگاهی و پورتال کارفرمایی برای علاقه مندان به استخدام افراد در این طیف حمایت می‌کند.

بیش از ۸۰ درصد از منابع مالی OAR برای حمایت از برنامه های افراد در طیف اوتیسم استفاده می‌شود. این سازمان نه تنها از دانشجویانی که باASD دست و پنجه نرم می‌کنند، حمایت مستقیم می‌کند، بلکه کمک هزینه‌هایی را برای کمک به معلمان در آموزش اختلالات طیف اوتیسم به دیگران ارائه می‌نماید. بزرگسالان مبتلا به ASD همچنین منابعی را پیدا می‌کنند که به آن ها کمک می‌کند تا یک رزومه بنویسند، یک نامه‌ی حمایتی بنویسند، و درخواست‌های شغلی و جست وجوی شغل را تکمیل کنند.

جامعه‌ی اوتیسم در عمل

انجمن اوتیسم در عمل (TACA) در ایروین، کالیفرنیا، یک مؤسسه‌ی خیریه غیرانتفاعی مستقر در ایالات متحده است. بیانیه‌ی مأموریت TACA "ارائه‌ی آموزش، حمایت و امید به خانواده های مبتلا به اوتیسم" و بیانیه‌ی چشم انداز آن ها "حمایت از هر فرد مبتلا به اوتیسم برای داشتن یک زندگی مستقل" است. TACA منابع، آموزش و پشتیبانی را برای افراد و اعضای خانواده کسانی که در این طیف زندگی می‌کنند، فراهم می‌کند.

TACA دارای شعباتی در سراسر ایالات متحده است که سمینارهای یادگیری اوتیسم، رویدادهای خانوادگی، جلسات و گفت‌وگوهایی برگزار می‌کنند. این مؤسسه‌ی خیریه یک منبع عالی برای کمک به افراد و خانواده‌های مبتلا به ASD برای حفظ زندگی اجتماعی است.

پژوهشکده‌ی اوتیسم

مؤسسه‌ی تحقیقاتی اوتیسم (ARI) در سال ۱۹۶۷ با هدف حمایت از سلامت و رفاه افراد مبتلا به اوتیسم از طریق تحقیقات و آموزش نوآورانه و تأثیرگذار تأسیس شد. این مؤسسه‌ی خیریه با هدف انجام و حمایت از تحقیقات علمی مرتبط با اختلالات طیف اوتیسم ایجاد شده است. وب سایت ARI اطلاعات آموزشی در مورد علائم، پیش آگهی، عوامل قبل از تولد و مداخلات ارائه می‌دهد.

این وب‌سایت همچنین دسترسی به چک لیست های تشخیصی و تحقیقات پشتیبانی شده توسط ARI را فراهم می کند. علاقه‌مندان به شرکت در تحقیقات مرتبط با اوتیسم می توانند اطلاعات مربوط به تحقیقات در حال انجام را در سایت بیابند. متخصصانی که در این زمینه کار می کنند نیز می توانند اطلاعات مربوط به کمک هزینه‌ی تحقیقاتی را جستجو کنند.

رؤیا داشته باشید

Have Dreams مستقر در پارک‌ریج، در سال ۱۹۹۶ تشکیل شد. این سازمان در تلاش است تا به افراد در طیف اوتیسم کمک کند تا به طور مستقل عمل کنند و اجتماعی شوند، تا بتوانند پتانسیل کامل خود را درک کنند و به اعضای مشارکت‌کننده در جوامع خود تبدیل شوند.

برنامه‌های Have Dreams بعد از مدرسه و آخر هفته برای بچه‌های دبستانی، راهنمایی و نوجوانان پیشنهاد می‌شود. آن ها همچنین مجموعه‌ای از برنامه ها را برای بزرگسالانی که در طیف اوتیسم زندگی می کنند و همچنین فرصت های آموزشی برای متخصصان، کارفرمایان، مربیان و اعضای خانواده ارائه می دهند.

پروژه‌ی معجزه

پروژه‌ی معجزه مستقر در بورلی هیلز، کالیفرنیا، برنامه‌های تئاتر، موسیقی، فیلم، توسعه‌ی مهارت‌های اجتماعی و هنرهای بیانی را برای افرادی که با اختلالات طیف اوتیسم سروکار دارند، توسعه داده و ارائه می‌کند. پروژه‌ی معجزه فرصتی را برای به اشتراک گذاشتن تجربیات خلاقانه‌ی فرد به فرد فراهم می کند و افراد در طیف اوتیسم را تشویق می کند تا با استفاده از بیان خلاق، خودآگاهی، اعتماد به نفس، مهارت های ارتباطی، مهارت های اجتماعی و شغلی را بهبود بخشند.

علاقه‌مندان به شرکت در پروژه‌ی معجزه می‌توانند برنامه هایی را برای سنین ۵ سال تا بزرگسالی پیدا کنند. این سازمان همچنین آموزش و کارگاه های آموزشی را برای مدارس برگزار می کند.

کمپین هر معلم

با توجه به حضور اکثریت قریب به اتفاق کودکان اوتیستیک در آموزش معمولی، هر معلمی در مقطعی از حرفه‌ی خود به کودکی در طیف اوتیسم آموزش می دهد. ضروری است که هر معلم ابزاری برای حمایت از همه‌ی دانش آموزان خود داشته باشد.

در اوایل سال ۲۰۱۶، کمپین هر معلم، با جاه طلبی درباره‌ی اوتیسم در انگلستان راه اندازی شد. بیش از ۷۰۰۰ نفر نامه‌ی سرگشاده‌ای را امضا کردند که در آن از دولت خواسته شد تا اوتیسم را به عنوان بخشی اجباری از آموزش اولیه معلمان (ITT) برای همه‌ی معلمان جدید در انگلیس قرار دهد.

کمپین نتیجه‌بخش بود و آموزش اوتیسم اکنون در تمام آموزش‌های جدید معلمان گنجانده شده است.

(کاری از تیم ترجمه‌ی نشریه مهرآفرین)

گزارش مالی مؤسسه مهرآفرین در سه ماه پاییز سال ۱۴۰۲

نوع خدمات	مبلغ به ریال
پرداخت مستمری حامیان به حساب مددجویان	۴۴,۶۱۳,۰۰۰,۰۰۰
ودیعه مسکن	۱۳,۴۲۵,۰۵۰,۰۰۰
ارزاق و مواد غذایی	۹,۲۴۷,۰۹۰,۰۶۰
توزیع گوشت و مواد پروتئینی	۲,۶۳۳,۸۵۰,۰۰۰
تهیه شیر خشک	۳,۸۸۷,۶۱۳,۰۰۰
خرید پوشک	۱,۴۷۲,۹۶۴,۹۰۰
آموزش و حمایت تحصیلی	۹,۳۶۱,۳۴۵,۰۶۰
خرید کفش و لباس گرم	۴,۱۶۸,۴۰۰,۰۰۰
توانمند سازی و اشتغالزایی	۲,۸۵۶,۰۰۰,۰۰۰
بهداشت و درمان	۶,۳۱۱,۵۹۳,۰۰۴

نوع خدمات	مبلغ به ریال
روان درمانی	۴,۲۲۸,۱۵۶,۶۰۰
خرید بخاری و دیگر لوازم ضروری	۳,۲۸۰,۰۰۰,۰۰۰
هزینه مراکز و خانه‌های کودک و نوجوان	۵۱,۶۴۶,۱۱۰,۱۰۶
پروژه های عمرانی و محرومیت زدایی	۴۶,۵۸۲,۰۰۲,۵۰۰
توسعه فضاهای اقامتی ویژه کودکان در معرض آسیب	۱۰۸,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
پرداخت اجاره معوقه	۳,۵۳۱,۲۰۰,۰۰۰
انجام پروژه‌های مسئولیت اجتماعی شرکتی CSR	۲۷,۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰
ارزش کار داوطلبی	۷,۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰
ارزش کالاهای اهدایی	۷,۸۹۸,۰۹۸,۸۱۰
جمع کل به ریال	۳۵۸,۷۴۲,۴۷۴,۰۴۰

روش‌های پیشگیری از اعتیاد فرزندان

شناخت فعالیت‌های نوجوانان

محل و مکان تفریح نوجوانان و حتی جوانان تاثیر ویژه‌ای بر احتمال اعتیاد آن‌ها دارد. به همین دلیل والدین باید به محل تفریح و خوش‌گذرانی فرزند خود دقت کنند. یکی از راه‌های تاثیرگذار در پیشگیری از اعتیاد نوجوانان مشارکت با آن‌ها در فعالیت‌های تفریحی و نشان دادن محیط‌های امن به آن‌هاست.

شناخت دوستان

همنشینی و دوستی با افراد درگیر با مواد مخدر یا مشروبات الکلی تاثیر ویژه‌ای بر کشیده شدن جوانان به سمت اعتیاد دارد. همچنین استفاده دوستان نزدیک و زیر سن قانونی از مواد مخدر باعث افزایش تمایل به تجربه کردن فرد خواهد شد. گاهی نوجوانان تحت تأثیر صحبت و فشار دوستان خود دست به مصرف مواد مخدر می‌زنند.

ایجاد قوانین اساسی و اجرای عواقب

به فرزند خود قوانین و انتظارات خانواده از یکدیگر را آموزش دهید. همچنین در مورد قطع ارتباط با دوستانی که مواد مخدر استفاده می‌کنند یا عدم شرکت در مهمانی‌هایی که در آن‌ها از مواد مخدر یا مشروبات الکلی استفاده می‌شود به آن‌ها گوش زد کنید. در صورت نقض قوانین، عواقب تعیین شده از قبل را اجرا کنید.

صحبت با نوجوانان

مطالعات و بررسی‌های سازمان بهداشت جهانی نشان می‌دهند که وقتی والدین در مورد مواد مخدر و الکل با فرزندان خود صحبت می‌کنند و حقایقی را در مورد اثرات مخرب این مواد بر زندگی و سلامتی جسمانی آموزش می‌دهند؛ احتمال درگیری فرزندان در آینده حدود ۴ برابر کمتر می‌شود.

پیشتیابی و ارائه بازخورد

وقتی فرزندتان کاری را انجام می‌دهد، او را تشویق و حمایت کنید. پیوند و ارتباط قوی بین والدین و فرزندان کاملا به جلوگیری و پیشگیری از اعتیاد به مصرف مواد مخدر و الکل، به ویژه توسط جوانان مشکل‌دار کمک می‌کند.

ایجاد عادات سالم

داشتن رژیم غذایی متعادل همراه با ورزش، یکی دیگر از راه‌های پیشگیری از اعتیاد به مواد مخدر و الکل است. سالم و فعال بودن باعث می‌شود که مغز و بدن، به ویژه در موقعیت‌های استرس‌زا راحت‌تر عمل کند. این نوع سبک زندگی به نوبه خود، وسوسه تکیه بر مواد مخدر و الکل را در مواقع سخت کاهش می‌دهد.

آموزش نه گفتن

اگر فرزند شما بتواند نظرات خود را با اعتماد به نفس بیان کند، بهتر می‌تواند در برابر فشار همسالان در دوران نوجوانی و جوانی، یعنی زمانی که خطر امتحان کردن مواد مخدر وجود دارد مقاومت کند. وقتی نظرات خود را بیان می‌کند به او گوش دهید و وقتی با او مخالفت می‌کنید، این کار را مؤدبانه و محترمانه انجام دهید. نوجوانانی که کمتر به خود اطمینان دارند، سرکش‌تر هستند و کمتر قادرند به ندای درونی‌شان که از عقل سلیم می‌آید، توجه کنند.

افزایش عزت نفس فرزندان

بچه‌ها اگر عزت نفس پایینی داشته باشند یا اگر تشنهٔ محبت و توجه باشند، در برابر مواد مخدر آسیب‌پذیرترند. پس سعی کنید بیش‌تر با هم وقت بگذرانید. حتماً به فرزند خود بگویید که چقدر او را دوست دارید و هر زمان که سزاوار بود، او را صادقانه تحسین کنید.

شماره کارت ها و حساب های مؤسسه نیکوکاری مهرآفرین

ردیف	نام بانک	شماره کارت	شماره حساب	هدف
۱	ملی	۶۰۳۷۹۹۱۱۹۹۵۰۰۰۳۸	۰۱۰۳۸۰۴۲۰۸۰۰۲	حمایت از کودکان بد سرپرست
۲	ملی	۶۰۳۷۹۹۱۱۹۹۵۰۶۱۰۰	۰۲۰۷۲۹۸۸۰۱۰۰۶	سبد کالا
۳	ملی	۶۰۳۷۹۹۱۱۹۹۵۲۹۹۰۴	۰۲۱۶۷۸۰۶۹۲۰۰۹	پنج‌شنبه های مهرورزی
۴	سامان	۶۲۱۹۸۶۱۰۰۵۹۶۶۷۶۶	۸۲۲۸۱۰۲۲۴۴۶۶۶۶۱	همراه سرا
۵	اقتصاد نوین	۶۲۷۴۱۲۱۹۴۰۰۷۰۹۸۰	۰۱۰۲۷۵۱۰۴۳۶۴۲۴۹۰۰۱	حمایت از کودکان کار
۶	پاسارگاد	۵۰۲۲۲۹۱۹۰۰۰۱۰۷۰۱	۲۹۰۸۱۰۰۱۰۵۹۶۶۷۴۱	مواد غذایی
۷	رفاه	۵۸۹۴۶۳۷۰۰۰۰۱۲۸۲۰	۱۷۰۴۸۲۳۲۷	شیر خشک
۸	صادرات	۶۰۳۷۶۹۱۹۹۰۶۸۲۲۰۵	۰۱۰۸۵۴۶۹۹۶۰۰۵	مهد تهران
۹	سپه	۵۸۹۲۱۰۷۰۴۴۰۱۶۱۵۵	۱۲۳۸۳۳۳۳۳۳۰۱	مهد مشهد
۱۰	ملت	۶۱۰۴۳۳۷۶۸۶۸۹۴۹۹۷	۸۱۴۷۱۰۷۶۶۵	مهد کرج
۱۱	ملت	۶۱۰۴۳۳۷۷۳۷۶۰۷۶۹۵	۱۳۳۳۳۳۳۵۳۵	مهد ورامین
۱۲	رسالت	۵۰۴۱۷۲۷۰۱۰۰۷۱۷۰۰	۱۰۶۵۹۶۲۴۹۱	خانه مهر کرمان
۱۳	مسکن	۶۲۸۰۲۳۱۲۶۶۶۶۶۶۶۷	۷۱۰۰۲۱۸۵۵۹۶۴	پروژه تبریز
۱۴	آینده	۶۳۶۲۱۴۷۰۱۰۰۰۳۹۵۰	۰۲۰۲۸۵۶۵۰۲۰۰۲	مدرسه سازی

چهارشنبه‌سوری بود؛ وقتی مربی مهد مهر کرج مهرآفرین یکی از استوانه‌های دود رنگی را روشن کرد و رنگ قرمزش به هوا بلند شد، علیرضا آن را از دست مربی قاپید و شروع به چرخاندنش کرد. خیلی زود دایره‌ای قرمز رنگ او را احاطه کرد. آنقدر این کار را ادامه داد تا در دود قرمز محو شد. استوانه که خالی شد، از میان دودها دوید تا عکسی که گرفته شده را ببیند. وقتی دید فریاد زد: «من یک قهرمان با قدرت قوی شدم». همین‌طور این جمله را تکرار می‌کرد و از مربی‌ها می‌خواست عکسش را ببینند. آنقدر مهرآفرین روی عزت نفس علیرضا کار کرده که حالا قهرمان بودن را کاملا باور کرده و پذیرفته. از نظر مهرآفرین همه‌ی بچه‌ها و کوچولوهای مهرآفرین قهرمان‌های آینده هستند. قهرمان‌هایی با «قدرت قوی».

صدقه سفر

با کمک به بچه های بی‌پناه
صدقه رو بلاگردون سفرت کن.

هر کجا که میری سفرت به سلامت، دعای خیر این بچه ها بدرقه راهتونه

۶۱۰۴ ۳۳۷۷ ۳۷۶۱ ۴۷۸۲
۶۱۰۴ ۳۳۷۷ ۳۷۶۰ ۷۶۹۵

۷۲۴ *۷۲۴*۳۵۲۶۰#

مهرآفرین ، حامی کودکان نیازمند
www.mehrafarinorg.com